

مجموعه آثار و قلم اعلی

۷۶

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارگانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات ممنوعه امری نمیباشد
شهر القدره ۱۳۳ بدیع



ایم مجموعہ آثار مبارکہ بقلم علامہ از خط مستقیم
بجناب اسکندریہ مدرسہ اسلامیہ کراچی

علی محمد معروف بسراج الوداعین
که برادر حرم ناز حضرت نقطه اولی
ذکر الاعمال بهم بولفیه لایب حمت
آقدس جمالقدم صبر جدا مغروض داشته
داین لوح در جواب سئله او از قلم
اعلی نازل گشته است

هو الحبيب

نامه آنجناب بنی بدر لعرض حضور و بر مقررانه لایعرف بماسواه و
و مافیہ بلحاظ الہی لکھو ط آمد سوال شدہ بود از ایسہ چگونه میزد کہ حرف
علیین بستجین تبدیل شود و یا اثبات بر نفی راجع گردد و یا ثمرہ چینیہ
از لطافت ممنوع شود و یا امرات از شرافات انوار افتاب معانی
محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلین بسیار سوال شما مقبول
افتاد چہ کہ الیوم لازم است ہر نفسیکہ از عرفان معضلات مسائل الہیہ
عاجز شود از شریعیہ علم ربانیہ و فرات حکمت صمدانیہ سائل و اہل گردد کہ
شاید بر شجر از آن مشروب شود و بر بطن سکون و ایقان مستریج گردد
و نسئل الہ بان یصعدک الی مقام تشہد جمال القدم بمصرک و تنقطع عن
بصر العالمین و تسمع نغماتہ باذنک و تنقطع عن اذن اخلایق اجمعین

وتعرف نفسه بقلبك وتقطع عن افئدة قلب من في سموت والارضين
ويطهر ك عن دنس الدنيا وما فيها بحيث لن تمر على شيء الا وقد تسمع

منه باذن لا اله الا هو وان طلعت الاعلى للبهامة في الملا الاعلى وضياءه بين
الارض والسماء وكبريايه لمن في ملكوت الامر وخلق وكذلك ينطق قلبه بشي

ان انت من اسمايين چه که بر بر نفسی عند کسه فرض شده که چشم

دگوش و فواد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع رحمت

رحمن و فیوضات حضرت سبحان با شرافات شمس معانی مستیز و فائز

شود و علیکنه ناسر از لقاء کسه محروم نموده و بماسواه مشغول داشته این است

که بوهام حرف کفایت نمده اند و با سچه از اشارت خود شنیده قناعت کرده اند

براهم امر مهملت تقلید مشی نموده اند و از مناجات تجرید محروم ^{شده اند} امر الای

لازال چون صبح ندرانی ظاهر و لاج بوده امیکه بعضی از ادراک او محجب

مانند نظر بان است که گوش و قلب را بالایش کلمات ناسر کرده اند
و الا اگر ناظر با صبر میزان معرفت آفری باشند هرگز از سبیل هدایت
محروم نگردند حال خود را بجنب ملاحظه نماید امر از حوقم بیرون نه
یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین
نفوس حرفی نداریم چه که از ملق قبیر محسوسند که بید اله را مغلول دانسته اند
چنانچه رب العزیز خبر داده بقوله تعالی یدالله مفضولة و اگر معترفند بید اله
قدرت ربانی در انصورت اعکاف با چگونه مسائل لغوی بجه و باطل خواهد
بود چه که عجزشان خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت
واقدر استوی و اگر اراده فرماید بحر فی جمیع من علی الارض و السموات امر
متصاعد فرماید و بحر دیگر بادی رتبه خلق راجع نماید و لیس لاحد ان
یقول لم و یجم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب

بنفسه ونازع بسطاً وکان من المشرکین فی الراح عر حفیظ و همین
 قار است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بتریه مبعوث
 نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی صحبت و دلیل خلقت اگر بان
 حجتی که لازماً مابین ناس بوده ایتیان فرمود دیگر توقف باطل است
 بلکه اگر مین فی السموات و الارض اقل من حین توقف نمایند از اهل
 نار محسوب اگر چه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکنند هر که اراده
 فرماید و دلیل میفرماید هر که را بخواهد لایسل عما فیصل حال آنجانب
 بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتی الهیه ظاهر شود
 و علاوه بر آن ایتیان نماید بان حجتی که لازماً بان اثبات دین ناس
 شده و امر را بین بتریه اثبات گشته و مفذک از حین ظهور که
 نفس ظهوریه بوده نفسی اعراض نماید و با اعراض هم کفایت نموده بر

نقش قیام نمایه آیا بر چنین نفسی چه حکمی جاری قیل حکمه عند الله حکم ما
 یشاء حکما حکم باحق و لکن الناس هم لا یعرفون آیا در هیچ عهدی و ملیتی
 چنین امری جایز بوده لا فلفه الرحمن الرحیم اگر گویند این طور نباید ظاهر
 شود چنانچه مشرکین گفته اند در انصورت قدرت و اراده حق منوط و مطلق
 باراده خلق میشود فحقا عن ذلک علوا کبیرا چنانچه در ظهور سنین کل ناس
 از عالم و جا هر باین سخن با مرز خوف بیمضی از حق محروم شده اند و از
 علیین بقا بسجین فنا را جمع گشته اند و بگمان خود بر اعلی مقصد ایمان
 مستقرند فبئس ما ظنوا فی انفسهم و کانداز من التوهمین فی ام الالواح و کبر
 باری نظر از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شود بما یظهر من عند وجه
 که چون او تاثیر محض بوده و خولده بود و اگر الیوم قمر من فی السموات
 و الارض حروف است بیانیه شوند که لصد هزار مرتبه از حروف است فرقانیه

اکبر و عظمت و اقل من آن در این امر توقف نمایند از معروضین عند الله
 محسوبند و از احرف نفی منسوب حق جزو عز را بعدی نسبت و ربط
 و مشابهت و مشاطت نه و قل لبنتهم الی عرفانه منفتح و مغز زوده و خواهد
 بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی دپرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیا
 بالسویه اشراق و تجلی فرموده و جمیع من فی الملک بن ید الفیض در صقع
 واحد قائمند و ذره کے بر ذره کے افتخار و زیادتی نه الا بسبقتهما الی
 عرفان الله و لقاءه فطوری لمن عرفه بنفسه و تقطع عماسوله امر علی بشنو
 نداء الله را و بمقری دارد شو که لازال مقدس از اسماء بوده و خواهر بود
 نابهیچ اسی از جمال مسمی و سلطانیه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق
 شده محروم نگردد فوالله الذر لاله الا هو که معصوم از این بیانات
 آن است که شاید آنجناب و معدودی خرق حجاب نموده بسراق

قدس محبوب که مقدس از فنون و او نام عباد بوم در آمد و الا انه لم تتعالج
 عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدس عن العالمین آیا در حین شراق شمس
 لاین است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور را خیم افند شود و حال آنکه
 ملاحظه بنمایید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در انقیام نجوم
 طالب ظلمت لیلند و از نور زهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در
 لیل مشهود است و از سجلی نیر یوم معدوم و مفقود میگردد فجانة عن
 المثل و الامثال چه که لازال نیر جهاش مستضی بوم و اصدربا او بنوده
 و کل ما سواه در لکنه ترا بیه بخت است امكانه خلق شده نه و با و راجع
 خواهند شد و آنه جل و عز در مقعد امتناع و سقر ارتفاع خود لم یزل و
 لازال مقدس از کل بوده و خوار بود بسیار عجب است که از تغیر
 و تبدیر اسماء ناس تعجب بنمایند و متحیر شده نه با آنکه جمیع در

کثر حین تغییر و تبدیلیه مظاہر آسماء و مطالع آن بلا بصیر ظاهر مشاہد بنمایند
 و معدلت کجیات و همیہ و کلمات شرکیہ چنان محتجب مانده اند کہ از
 آنچه بصیر ملاحظه نمایند غافل شده اند ^{بلا} در سائر اسماء و صفات الهی
 را موهوم بدان بدانند جمیع اشیاء از آنچه مابین الارض و آسمان خلق شده
 مظاہر آسماء و مطالع صفات حق تعالی شأنه بعین و غولہ بود
 غایت این است نسبت بدون خود عظیم رتبه و اکبر مقام خلق
 شده و اگر در آسماء مآثری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا
 نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطوره بینی
 فطوری لمن طرف فی هذا الورد الذر ما طارت فیہ الخیمة المریهین و حال
 ملاحظه نماید جمیع این مظاہر اسمیه آریه از اشجار و ارفغان و غصان و
 اثمار و میم چنین در او را در از بار و کلمات نسبت علی وجه الارض که در ^{اول}

بجه مقدار طراوت و نصارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کمتر از خلق
 لطیفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنبیه که
 تفسیر نماید بشانیکه از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کل در مخلوق
 و تفسیر و تبدیل مگر منظر هر کلیه الهیه که نفسه نفسه قائم و باقیند قسم باقی
 صبح معانی که لسان الاهی بشان و اندازد ناس تقلم میفرماید چه که کثری
 از ناس بلوغ نرسیدند و الا بایه از علم بروجه عباد مفتوح میفرمود که
 کمتر من فی السموات و الارض بافاضه علمیه او از علم ماسوی خود را غنی
 نموده براءتش سکون مستقر میشدند و نظر بخدم استعدا ناس جوهر
 علم ربانی و سر راه حکمت صمدانی در سما و مشیت الاهی محفوظ و مستور ماند
 و تا حین حرف از آن نازل نشد و بعد الامر سیده یفصر مایشاء و
 لایسر عثمان شاء و هو بعلمیم الخبیر و اگر از این عهد میشنوی پیرمای تحفیه

و تقلید را بیفکن و سپرهای تجرید در این امور قدس توحید پرور کنس
 تا از شهرات و همیه و اشارات رتبه خود را مقدس بایه و بانوار
 یقین خود را منور بنیر بگوش جان کلمات رحمانی را صفا نما که شاید
 قلب از غبار مدره او کام که در این ایام قمر من فی ملکوت ملاحظه
 نموده مظهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون با نیت تمام اقدس انوار الطهر
 فائز شوی ملاحظه میبائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت
 ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذکر نفس حسین فی
 قبضه قدرت که عظم از این امر در بیان نازل شده بصیر منیر حدید
 آن ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربانی مطلع شوید و در جمع
 اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کفر ناس را وصیت فرموده
 و از جمع اخذ عهد نموده که مبادا حسین ظهورش از آنچه خلق شده

تمسک شوند و از نفس ظهور متحجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع

نمی بخشد الا بعد از آن بوحید ابر بر میز نمایند و منتظر و من نیز که کم رسد

و وجهه فائزیم ما خلقتم الا للقاء و هو لئلا علق کلمه شیئی بامر ایاک ایاک

ایام ظهوره ان استجب بالواحد البسیانیه فان ذلک الواحد خلق عنده

دایاک و ایاک الا استجب لکلمات مانزل فی البسیان فاتها کلمات

نفسه فی هکله ظهوره من قبر حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات

تفکر نماید با این آیات محکم و کلمات متقنه دیگر مجال لغراض برای

نفسی باقی بماند لافوالذکر لفظ الروح فی صدری مگر آنکه بالمر از حق عزرا

نماید و واحد بیان خلق اولیه اند و ما دونهم خلقوا فی ظلم و هم حسین

بوحید ابر بر میز نمایند و در بما یا یتک من آمنت قد سئلت عن علو

ذکره و ارتفاع امره و ان من فی البسیان یقرءون تلك الکلمات

و هم لا یلتفتون بطوره ولا یؤمنون به لانه الذی خلقهم بطوره قبله و هم را فزود
 چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله میبایند و در لید و نهار
 میولیند و مع ذلك بحر فی از کتاب مستشرقان شده اند بلکه مقصود از
 ترویج جز تحقیق ریاست و اثبات آن نبیهم و نخواهد بود که لذلک
 ایشان را همه الملک العزیز العظیم و میفرمایند من اول ذلک الامر الی
 قبر ان یکمیر تسعة کینونات ان خلق لم تطهر وان کلاما قدر است من الی لفظه
 الی ما کوناه لجمائهم اصبر حتی تشهد خلقا اخر قدر فتبارک الله حسن بنحی القین
 و هم چنین بعظیم میفرمایند هذا ما وعدناک قبر الذی اجبناک اصبر حتی
 یقضی عن البسیان تسعة فاذا قل فتبارک الله حسن المبعین و میفرمایند
 فلتر اقبین فرق اقام و القیوم ثم فی سنة التبع کما خیر تدرون حال
 قدی در این کلمات تفکر فرماید و هم چنین در فرق قائم و قیوم

تفسیر لازم چه که این عبد از احزان وارده قال بر تفسیر قلله لسه نه فوالدی
لا اله الا هو که بتسلیم امر به این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شایسته
مصباحی چند در مشقاة امکان مستغنی شوند و بقدره لیه بر نظر این مظلوم
فرید قائم گردند اذ اظہی بیله علی ضری و بما ورد علی من اللہ بینهم خلقوا
بقولے و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهورات قدس
ربانے ثبائے غیب ماطر از سماء مشیت من غیر نکت و سکون نازل
و یا من دونها آیات قدرتی و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده
بشائسته مظهر قدر بد عن و معترف شده نه سفد لک باید معجزه لک
بادله استدلال نمایم و امیر را که لازال مقدس از دلیل و برهان بوده
بدلیل ثابت نمایم که لعل معدوم بر بگما شود صعود نماید ظلمت فوق
این در عالم الهی نه که حمالا قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نماید

بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال آسمان و لایزال می شود و لایح است

فسیعلم الذین ظلموا انفسهم اسی مرجع ریحون و بلا یای محترمه و

قضایای مثبتة بشانی دارد که جز حق احد بر حصای آن قارنه

در قرین رماح بغضاء از شرط اعدا بر میگردند و لقد جائنی مظالم

نفس له فی ضحی من الیوم سیکون و ینوحون قالوا یا ایا افعال یوسف الیه

(استخرن)

المهین الیقوم فقد اودعوه عبیدة فی الحب ثم فی انفسهم ^{لنفس} خور

قل بالملأ البسیان اتقتلون نطفة الاولی و تقرؤن آیة فی قل عشی و کبره

تاله قد فعلتم بالافعلت امم القبل و شهید بذلک عباد کرمون ان انتم

تذکرون تنزلون اتقتلون له باسیاف نفس و الهوی ثم علی مقاعدکم

بذکره تشتغلون و آیة تستدلون لذلک فصل کل امة باله حین ظهوره

بمظهر نفسه فی عصر و لذلک فعلوا و كانوا ان یفعلون قدر الیوم

لمن تتحرك على اسماءه هو آلاء قلم الله الملامن الخمير القيدوم ولن يرتد
 اليهم طرف له ولن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر
 عباده از این آیات قدس آله و ظهورات عز و صمدانه اعراض نمایند بچه
 حجت و دلیل اثبات دین خود مینمایند بگوای اهل بیان بصر
 حق بمنظر اکبر ناظر شوید چه که بصر دون خود مشهود گردد این است
 که ظهور قلم مینماید ایاکم فانظر والیه بعینه فمن بنظر الیه بعین سواه
 لن يعرفه ابدًا و بعد از وصایای لایحصى عباده خود را در این امر مینماید
 فیما الیه انت تعلم بانی ما قصرت فی نصیحتی ذلک تخلف و تبریر لاقبالهم
 الی الله ربهم و ایمانهم بالله بارئهم الا فرق له روحیه فیهم بحالقدم
 که از این بیان که از قلم رحمن جاری شده قلب قدر اشیا و محترق گشته
 و به نظر بصر از این کلمات نوحه و حنین مظهر اسماء و صفات را

ادراک مینماید و لکن لایزید لظالمین الاغور و اوحدا را در علی کوش
 جان کبشا و کلمات حسن که در قیوم اکاء نازل شده صفا نما که
 میفرماید یا قره لعین لا تجصل بیدک مبروطة علی الامر لان الناس فی
 سکران من لیسروا ان کت الکره بعد نه الدوره باحق الاکبر مناک
 فاطمه من تسرا علی قدر سم الابره فی الطور الاکبر لیموتن الطوریون
 فی سینا عند مطلع شرح من ذلک التمز الماهین احمر آء باذن لیه حکیم
 و هو کله قد کان عیدک باحق علی حق خفیظا و حال کتره ظاهر
 و طور یون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود و با آنکه میفرماید
 طور یون میت و لاشیء معدوم میشوند معذک لتحب میناسید
 از آسیده ثمره طوبی خاطر شود چنانچه بعینه همین سلسوال کرده اند
 و با علتهن بسجین تبدیل گردد و لا زال امر الهی محدود نموده

و نخواهد بود که در مایه موجود است اگر در حین شمس که و قدم مقابل

شوند در قطر انوار شمس ظاهر و واضح و منطبق و مترسم و مجرد آنرا

از قطر اخذ میشود فانظر فی شمس ثم فی المرایا لکن تجده الی ما یلقینک

الروح سمیلا ابن نبیر مرفوع در اثبات امره بما القی الله علی فراه

الوصی نهشته و در ابتدا باین آیه که از رسا و مثبت ظهور قلم نازل شده

استدلال نموده قوله عز ذکره قل اللهم انک انت الیمان الایمان

لتوتین الالهیه من تشاء و تنزع الالهیه عن تشاء الی اخر و

که لک قدر اللهم انک انت رب السموات والارض لتوتین الربوبیه

من تشاء و تنزع عن الربوبیه عن تشاء الی آخر باینکه سلطان

وجه باین صریح فرموده که عطا میفرماید الوهیت و ربوبیت ^{کلیه}

مقامات ^{کلیه} بر نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که خواهد

خداوند قادریکه مقام الوهیت در بوثبت که اعلی مقامات است

اخذ فرماید قال نیت برائید از هر کجایه قمیص اسم خود را نزع نماید یا نه

جلوی را بترتیب فرماید سبحان الله عما یشرکون الصبار فی قدره ^{فتحا}

عما یصنون حال مشاهد نماید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا

طیران مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه الله علی

کل شیء قدیر را چه مضمون نموده اند و از بعضی مایشاء و دلایست عماشاء

چه ادراک کرده اند از عباد از آنها بیست برکن شدید تمسک

شوید و از ظلمات جهر و نادانی بفرزید علم را بانی توجه نماید

و کاش اهر بیان در آیه مبارکه این بنید ذکر نموده نظر نمایند که

شاید از سبب و هم بصراط یقین در آیند از علی بیک قدح

از این ماء عذب حیوان که در ظلمات کلمات سلطان آسماء

وصفات مستور شده بیا شام تا زکدورات آیام و شبهات امام
 و اشارات خفا فیلین و دلالات مخفیین پاک و مقدس شور و ابواب
 علوم نامتناهی ربانی بروجه قلبت مفتوح شود تا آنکه موقن شور باشی که
 سلطان قدم قار است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیا را بخلع آسماء
 حسنی مفتخر و معزز فرماید و در ساعتی از جمیع اخذ نماید و انی
 اشکو الاله من هؤلاء الصبار لانهم یظرون الی بما عندهم لا بما
 عند ربهم و یقاسون نفسهم بانفسهم و کلماته بکلماتهم فالذری نفسیه
 لو یقطعن الیوم کافر من فی السموات و الارض و یقبلن الیه لیسعلمن
 من به الیه علمه ما یشیرهم عن العالین و در این سنه شداد بعضی از
 عباد انیسویکه مسائل سؤال نموده اند و عجبه حضرت لدر کوشش جوابها که
 محکم شایسته کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیدید

و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده اند که شاید نفوس قدسیه
 را بحجبات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از آنست که نفسیه
 همواره با فضا قدس آهر طیران نمود و از زمین و علم نامتناهی ربانی
 القاطر فرمود شبهات و همیه ممنوع نشود و محروم گردد قدر من ورد
 علی بحر الاعظم لن یلتفت الی صراط بقیعه ولن یشرب من ماء الحیم
 اگر چه لاین نه که قلم اعلیٰ بزرگ کلمات اولیٰ البفضاء بیالاید و یاعرکت
 نماید و لکن نظر به تبلیغ رسالات آسمانی مفری نه که شاید جاهلی بحر
 علم در آید و یا گمگشته و در غفلت و نسیان بیمن زمین خزانده و آنه لیهی
 من یشاء الی صراط البهائم و آنه علی قشقی قدیر و لکن این ذکر و بیان برای
 نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیر راه است باشند و الی علی غل
 و بفضا اسلبید ظاهر نماید چنانچه الیوم اکثر از هر بیان جمیع

ظهورات قدرتیه و شئونات الہیہ و آیات منزلہ را بسچشم خود دیدند
 و بگوش خود شنیدند و مفذک بعضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نیست
 الا من فتح لہ بصره و ایدہ علی امر و اخرجہ عن ظلمات الوہم و ہرآلہ
 صراط العزیز اکھید و تمسک باموری حبتہ اند کہ لم یزل عند اللہ مذکور
 نبودہ و بشانہ غافل اند کہ کج ساجد شدہ اند و از منظر اکبر و جمالی
 اظہر النور معرض گشتہ و رب معبود شعر من عابدیہ خیر منہ
 ان یا علی قدر الیوم انتم معبودکم عند حصہ فی سواہ فمن آمن منکم
 فقد آمن من فرج الاکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط اللہ
 و ان ہذا اللہ الحق و ما بعدہ الحق الا تضلال ایالم ایالم یا ایلا لیبین
 لا تکفروا بالہ ولا تتحاربوا بہ لہ نفسہ ولا تتجادلوا بالذنی جائکم عن
 مشرق الامر سلطان مبین آیا گمان مینماید کہ امر اللہ با عراض

معرضین ممنوع شود و یا انوار شمعین باقی با حکام نفس ظلمات مستور
 ماند لاوالذکر لفظی در صدر و بعضی با حق و ارسلت علی العالمین
 و بعضی از مشرکین از جمله شهبات که در این ارض القا نموده اند این
 هست که آیا میشود ذهب نحاس شود قدری در پی و لکن عندنا
 علمه نعلم من نشاء بعلم من لانا و من کان فی ریب فیسئل الله
 ربه بان یشهد و یكون من الموقنین و در رتبه نحاس بر رتبه
 ذهب همان دلیل است و واضح بر عود ذهب بحالت اول
 لاهم شیخرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده بید بکیر میسند
 و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین بانقیام
 صعود ننمود که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم
 ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهور در ذی شعری

بوده که هر از تراب ظاهراً و تراب راجح و تراب در قدر و قیمت
 از خص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس
 از اجساد و این بسی ظاهراً و هویدا است و اگر ناس لایق
 و بالغ مشاهده میشوند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم
 مستوره الهیه میشود و لکن قضی یا قضی بر هر ذریع بصر مشهور
 است که حق تعالی ذکره بر کثر شیئی قادر بوده و خواهد بود لکن
 اگر نخواهد به مجرد اراده از ذریع به نحاس تبدیل مینماید و این
 مجز در موجودات موجود و مشهور و آنه لاه المقدر العزیز القادر
 الحمد نظر را مظهر نموده بمنظر اکبر توجه نمایند و از اشجار لایق
 و لایق منقطع شود این است از بدایع امر الاهی فمن شاء
 فليقبه ومن شاء فليعرض ومن اقبل فلتف ومن عرض

فلما وعلیها وانه لاهو المقدس عن الخلاق اجمعین در شیطان
 تفکر نما که مصمم ملکوت بود در ملا اعلی و در در این آسماء با آسماء
 حسی معروف و بعد با عرض از اعلی رفیق اعلی باد فی الارض
 سفلی مقرر گرفته که لکن یفعل ربک ما یشاء ان انت
 من المؤمنین از اینها گذشته بیت شتیق که کعبه موجود است
 بود و محاط طواف مظاہر آسماء و صفات چہ از این
 فضل کبری محروم شد اذا تفکروا یا اولی الالباب
 کلشی در قبضه قدرت آهر ایریند و در مخرجین با پنجه اراده
 فرماید قار و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه اش در هیچ
 آوان از مضمار آسمان و آوان سلب نشده و نخواهد شد
 اسرار مکنونه اش هر کوشی لایق استماع نه و حواریات معانی

مقصود علمیه اش را هر چشمنی قادر مشاهده نه چه مقدار از میان
 ظلم که بقیص عدل بن عبدالمعروف شده اند و چه مقدار حقایق
 عدلیه که در اثواب ظلم اشتهار یافته اند نظر در اقسام نما که حال نصف
 من علی الارض با دعا ^{سحر کف} شده اند و من دون کلمه سجود اخذ نموده اند
 و باین مرض مبتلا شده اند مگر آنکه بوجه و تقلید التفکر کرده اند و از سلطانی
 توحید عراض نموده اند باری الیوم مظاهر قرآسماء و صفات در صفت
 واحد مشهودند الا من صدق الله کذاک نلقی علیک لعل تطهر نفسك
 و صدرک عن کلمات العالمین و تسمع ما تغرد الروح علی اذن نهذه
 اسرّة التراحاط کفر من فی السموات و الارضین قد یا ملأ السیاس
 ناله الحق کم کین نه امن تلقا نفسی بدربانطق لبه فی صدر و ما ظهر من
 سلطانی و جبری من قلم بر نازتم محترتم دلیل ان انتم من المنصفین

قد انتم بأرجحة انتم بعلي من قبر حين الذي ظهر باحتي وجاهكم بسط
 مبين وبأبي برهان صدقتم آياته واذ عنتم برهان وخصتم عند ظهورات
 امره المهين المتعالي العزيز المنير وان تقولوا انا آمننا بنبه وكتفينا
 بحجة نفه عما سواه فتراسه هذا نفه قد قام بين اهلنا وظهر بسط
 اسمه المقدر المهين العلي العظيم وان تقولوا انا آمننا بما نزل عليه من
 آيات الله العزيز الغلب القدير فتلك آياته ملئت شرق الارض و
 غربها اذا فاستمعوا لما يوحى عن شطر القدس الذي يسمع من اربابها
 ما سمع اذن اجيب في معراج القدس ثم اذن الروح في السموات
 الامر ثم اذن الكفيم على طور الحر عن شجرة الله الناطن العزيز الحكيم
 ومن دراهم قد ظهر في الفلام بسطة التي علت على المنكبات وشيد
 بذلك السن الكائنات ان انتم من السامعين ثم قد لروا ساء

البيان اين كتم حين الذي اضطربت فيه نفس العباد وذلّت
 فيه الأقدام وغطت الرعب قلوب الراسخين وقام على كل العباد من ذهاب
 شتى وما استنصرت من احد الا الله الذي بعثنا وارسلنا على العالمين
 تالسه هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر لسلطان به
 اطمنوا في انفسهم وخرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا اعضاء عن الذي
 به ثبت ايمانهم كذلك الأمر وانك كنت من شاهين وانك
 ان لمن تصدقني بعد الذي شهدت بعينك تصدقني في الأشياء و
 عن دراهم ان الله تصادق الأمين ان يا جماد الكبرياء
 بين الأرض والسماء خير للجن لأمم النساء ثم غن على انان أبتقاء
 عن الجن عجز نبيك ليكشف اسرار الأمر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه
 كه جميع ناس بلغات عربية مطلع نه وادراك كلمات پارسيه

اسرار است نزد اهل لسان ایسائل آنچه از اسامی در کتاب
 آله از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجره قصور و ورقه و شمره و امثال
 آن مشاهد بینائی موهوم بدان مقصود از جمیع این اسامی عند کسه
 مؤمن بالسه بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الیه کن
 از سدره طوبی و علیین عند کسه محسوب و بعد از اعراض از سدره
 نار و سجین مذکور و در حین ایمان افغان و غصان و ادراق
 و اثمار جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب
 میشود و با تفکیک در رسیدن از اهر سدره بقا است و در
 ابهار از ادنی شجره فنا و کذاک بالعکس لوانتم من اهل رفین
 مؤمن را در حین اقبال او الیه جنت مشاهد کن با کمال تزیین
 بشایسته جمیع آنچه در حنبت شنیده در او مشاهده نما

از افغان علیّه و اثمار معارف الهیّه و انهار بیانیّه و از اثار حکمت
 و فوق ذلک الی ان یثابّ له در او موجود و همین نفس بعینه بعد
 از عراض نفس ثابّه میشود مع آنچه متعلق با او بوده کذلک ^{بدر} بدل الله
 النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو انتم تفقهون آیا شنیده که ظهر قلم
 در ارض همین حکم جاری فرمود چنانچه نیز باید بر هر ارضیکه مؤمن
 مستقر شود از ارض حنّت عند الله مذکور است و اگر شرک بهمان
 ارض مستقر شود از ارض عظیم محسوب چنانچه الیوم مقر عرش ارضی
 واقع شده که ابداً معروف نبوده و لکن الیوم بمفضّین جمال
 رب العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند و در قعر سجّین مقر
 گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد حنّت ساکنند چنانچه
 مدق قبر هم بهمین او نام مشغولند اذاً بیشتر هم قلم الامر بعداً

لیوم عظیم این قوم را لایق آنکه عجل من دونهم اخذ نمایند و با وساجد
 و عاکف شوند چنانچه شده اند کجا لایقند به واقف س صحه انی طران
 نمایند و با سماء عزرا راجع شوند چنانچه مشاهد میشود آنکه طبعش
 کهر میسر نموده ابداً کفر متفتنه کند که یضرب الله مثلاً لعل الناس
 هم یبشعرون آیا شنیده اید که میفرماید با شجره اثبات که در ظهور بعد
 از شجره نفسی میشود بارز الیوم نفسیکه از کفر آنچه مابین عباد مشهور و
 مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهد نماید ابداً
 قادرند که باین هوا طیران نماید و تمیز عز تقدیس در آید لازال مؤمن^۶
 اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که
 از مشرق اصبح رحمانی اشراق نمود لاین بسی مبرهن و واضح است
 که شمره نفعه لئف موجودند بلکه با عانت آلهتیه از آنکه ترابیه صعود

نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام شمری باشد و آن مقتدریکه او را
 باین مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال او شباع

را در اقل من آن از اعلی تقریباً بادی مقعد فصار جع فرماید و همین

بالکس و این از سن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای

مختومه آن سلطان احدیه لازال بر کثیثی نافذ بوده و اقل من آن از

ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فبجان سه عمایطون

الموتومون بالمالی هر ار که در صدف بچار اسم ربک

الستار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب عشار اقدام

غیر مستقیمه شود بارر الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از

کفی از طین کفر حروفات اولیه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است

معذک بسیار حیف است نشان در این آیام که جمال رحمن تمام

فَضْرُطًا هَارِبَةً خَوْذًا بِضِرَاوِ شُغُولٍ نَمَائِدٍ دَعَا كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَأَهْلِهَاتِمُ ادْخُلْ فِي غَمْرَاتِ هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي لَنْ يُوجِدَ فِيهِ إِلَّا

لِلَّالِ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّ الْعَالَمِ الْمُتَّقِدِ الْعَظِيمِ اِنْ هِيَ بَابُ ظُهُورَاتِ

شَمْسِ اَمْرٍ عَنِ كِهْ اَزْ اَفْقِ اَصْبَحَ عَلَيْكَ اَمْكَا نِ اِشْرَاقِ فِرْمُودِهْ فِطْوَبِي لِلطَّائِبِ

وَمَنْ دُونَ ذَلِكَ اَنَّ رَبَّ لَشَيْءٍ عَنِ الْعَالَمِينَ اَرْبَابِ اَنْفُسِكُمْ

الْيَوْمِ دَرِ اَبْحَرِ نَارِ اسْتَفْرَقَدُوْا وَاسْتَشْرَفَيْتُمْ بَلْ كِهْ خَوْذًا اَزْ اَهْلِ حَنْبِ

مِيْدَانِهْ چِهْ نَجْمِهْ اَمِّ قَبْرِ سَمِّ بَابِ اِنْ طُنُوْنِ مَسْرُوْرِنْدِ قَسْمِ بَاقْتَابِ

عَزَّ قُدْسِ تَجْرِيْدِ كِهْ اَيْنِ ظُهُورِ عَظَمِ اَزْ اَنْ هِيَ كِهْ بَدَلِيْلِ مَحْتَا جِ بَاشِهْ

وَيَا بِيْرِي اَنْ مَنُوْطِ اَرْدِدِ قُلْ اِنَّ دَلِيْلِيْ ظُهُورِهْ وَحِجَّةِ نَفْسِهْ وَوَجُوْدِهْ ثَبَاتِهْ

وَبِرَبَّانِهْ قِيَامِهْ بَيْنِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي أَيَّامِ التَّرْفِيْمِ اَضْطَرَبَتْ كُلُّ

مَنْ فِي مَلَكُوْتِ الْأُمُورِ اَسْخَلِقِ اَجْمَعِينَ وَاِنْ لَنْ تَقْدِرَنَّ اِنْ تَعْرِفْنَهْ

بما فضلنا لكم فاعرفوه بما نزل من عنده وكذا كقدر لكم فضلا من عنده
 وانه لو لفضل القديم قلم اعلیٰ یفرماید اسرار علی گیار بطور تقدیس
 قدم گذار و لقب فارغ و لسان طاهر رب ارنی گو تا لازل از
 مکن قدس نیز وال انظر ترا لا بشنور و بلقاء جمال ^{بیشال حضرت ل} خراجله فائز
 گردد یعنی لقاء مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات الازار ^{فضلش}
 یتغنی اشجار الوجود من الغیب و اثاره و بما نطق سدره ^{طهر}
 اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما شاء و لکن ^{لس} لنا
 هم فوهم عظیم و حجاب غلیظ و غفقه مبین این است ^{شان}
 این ناس که لازل بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او ^{معرض} ^{مثلا}
 صحرای طواف میکنند و از اماکن بعیده طی سیهام ^{صعبه} مینمایند
 و از جانی و مال میگذرند تا بزبارتش فائز شوند و لکن از ^{سلطان}

مقتدری که بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بکنه معر ضنده
 چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و هفتم چنین در این ایام بصیرت را
 بعد هزار عجات و همیه و سجات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد
 برآیند که آفتاب جهنم تاب عزمه طالع نشده و اگر هم در آن
 نمایند سوال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یاز اول
 شود دیگر غافل از آنست که بوجود شمس محو نموده چنانچه مشاهده میشود
 که در ایام انوار نجوم محو و لایطرنند باری عنقریب ید قدرت محیطه
 آلهیه نفوس چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند
 و بستر و حجاب بکنن رب الارباب در آیند و در سبیر محبوب
 از هیچ آیه محمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر مقصود را مقصود
 نشوند و ما سواي مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کل اوان

لعل امکنه از بهر سلاسل بیان برضوان قدس رحمن گشند قسم بانقا
مغانه که انوار این نفوس اهل اعلیٰ را مستینه نماید چنانچه شمس لهر
ارض را ان یا علی دَعَّ ما عندک وخذ ما یا مرک به العه و ان هذا

لیفنیاک عن اهلین و من صرته لالیسن ولا یغیر لیم و خواهم

بود تمسک بالعروة الوثقی و دَعَّ یا مرک به الهوی تا الله اسحق

ان هذا الحکم المحکم الذی ظهر بین الارض و السماء فمن تمسک به فقد

نجح و من اعرض فقد هلك باری الیوم هر نفسی حق نیج را بدون

او تعالیٰ نخواهد عارف شود و یا ادراک نماید شکر آن است که از

اگر طلب ارائه سبیر نماید و ذالین کمین ابداد لیلیه آیه و سلطانه

اثباته ار علی بلسان بدیع پارسی کلمات ربانی را اصفا نما

و اگر تو نشنوی البته ید قدرت محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرمای

که بشنوند ندای او را و بر نصرازش قیام نمایند ایس ذاعلی الله بغریر
 و اگر از شمال و هم بهمین یقین راجع شد و از گوشه عرفان جمال
 رحمن که در رضوان معانی جاری شده غرور و گشتی بگویم در بیان
 بکدام دین متدینید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سوره
 فداه بگو چه حجت و دلیل بان سلطان سبیل مرقن شده اید
 و مقرف گشته اید اگر بگویند او را بنفیه شناخته ایم بگو نه
 کذب صراح چه که الی حین نبض خود عارف نشده اید تا چه
 رسد نفس الله الطاهره که چون شمس شرق است مدعی نشده اند
 و اگر بگویند بآیات منزله مؤمن شده ایم چرا باین آیات که ثبات
 خمیث با طهارت ساغیب در قل حین نازل است کافر شده اند
 قل آتو من بعض الكتاب و تکفرون بعض فویل لکم یا معشر الظالمین

ومن دون این دو مقام ظهورات قدرتیه و شئونات الوهیه که
 عالم را احاطه نموده بشانیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده و الا بان
 کیون معرضاً بکلمه عن اله و انبیاء و اصفیاء و اودائه قریب است
 سنه میشود که این عبده آنی بر لبتر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع
 امر اله نفسیه کوشیده قسم بسطون لا یعرف که از اول ابداع
 تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر
 افغان عظمت مرتفع نماید و معدکس این مشرکین بر عجا
 بین رب العالمین وارد آورده اند آنچه را که الان روح الای
 و هیاکل علیین نوحه و ندبه میبایند و اگر میگویند این ایام بدلیعه^{ست}
 از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات
 شمس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الواح منزله که از کتاب

عزت الهی در سینه سستین نازل شده موجود و این آیات بدیه
 که از سماء اقدس الهی نازل شده حاضر و مشهود هر روز از نزد ^{۶۴} عدل
 از اهر قلب صافیه و البصار حدیده و النفس زکّیه و اذان و اعیان تلاوت
 مینماییم؟ تا لغت است و در و اسح قدسش از قیص کلمات بدلتش
 استشام شود تا الهی اسحق بر احوته کلمه من نکت الکلمات لتهدب راکحه له
 المایین القیوم و لکن کل ناس بزکام مبتلا گشته اند و هم لایجدون ابداً
 الا من شاء ربّ لغریز المحبوب اگر چه عرض معرضین و فرای
 منقرین بمقاص رسید که قلم و بیان هر روز از ذکر بازماند و مغذک
 اما نطم العباد ما ند العلمیه الطریقه الابدیه القدمیه الالهیه لوجه له
 و ما نرید منهم جزاء و لا شکوراً فوالذکر نطق فی صدرک که هیچ یک
 از مثل قنبر سجّات است این مشاهد میشوند چه که در جمیع کتب

قهر ذکر ظهورات اصدیه بتلویح ذکر شده مثلاً در درآه در بعضی
 از مواضع ذکر شده که اگر نفس بیاید و دشواری نبوت کند کاذب
 است چه که آله عز و جل فرمود در سوره جزین معوضت نخواهد
 شد و احکام آله جز ما نزل فی التوریه نخواهد آمد و در یک
 موضع بتلویح اشاره بطور بعد فرموده و بشائی بجهت و استوار
 ذکر شده که اکثر از عباده از عرفانش عاجزند حال در انصورت
 اگر امت او از مشرق اصدیه و منظر آله محجب مانند
 فی آنچه عذر در دست دارند که بان متعذر شوند که معضلات
 کلمات آله را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوشش عرفان جلال
 رحمن محروم ماندیم و هم چنین در انجیل روح القدس بنفحاتی در
 علایم ظهور تغز و تقلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نیست

الا المنقطعین چه که بر موزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده
 چنانچه همان عبارات از قلم عز باقیه در اصل فارس مرطبه گشت
 فالنظر والیهما العرتجدون در این اینصورت اینطایفه هم اگر
 مستعد شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان اینکلمات
 مرمرزه معضله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و هم چنین در فرقان
 که همه شما دیدید که در حکم علام کلور بچه شأن و بیان از سماء
 سبحان نازل شده مثلاً از جمله یوم یأتی الله فی ظل من لؤلؤ
 و هم چنین یوم یأتی السماء بدخان مهین و هم چنین نفاط السماء و
 ارض و اندکاک جبال و انجار بجا و اقامه اموات از قبور و
 دیدن در صور و شراق شمس عن جهه لغرب و ارتفاع صبح
 بین آسمات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله

مذکور است و هم چنین از ذکر فاطمه البینین که اصرح کلمات فرقانیه
 است باین عبارات صحبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه
 اگر عبارات شرعیة رب الایجاد و عرفان نفس او فی المعالم محروم مانند
 میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده اند و از معانی کلمات
 ربانیه غافل شده اند چه که بفهم عبارات نزدیک نبوده اگر چه جمیع
 این معاذیر در ظهور غرض بقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور
 بنفس ظهور و بمایلطیر من عند حجت بر کل من فی السموات و الارض
 بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کل آنچه
 دست ناس بوده ظاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال الیه انوار شمس
 حجت بر قلبش تجلی فرماید و اگر حجت الیه در احیان ظهور بالغ نباشد
 تکلیف از کل ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما

که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده بفرقان نقطه بیای
 فائز نشده چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات
 محکم فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی ظاهر آن در قلب
 هرگز اقرار نماید بر اینکه نبی از اول لا اول بوده و الاخر لا آخر خواهد
 آمد چنانچه در بیان مذکور است هر قلوبکم محاسبتم لشهد و اما لا
 شریه احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشته
 و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز احد بالله
 العظیم لمرینه گان هوی بشنود نغمات قدس تعبارا
 و بمقر اعرفوا الله بالله لبتا بید و از درش منقطع شوید این بیانات
 انبیا که در علامات ظهور فرموده اند و اما نقطه بیان روح من فرج
 الاسما و فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را

بالمره خرق نموم و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و مایه
 من عنده تمام نموده اند و مضمی فرموده اند بشأنی ذکر این ظهور
 عترتیه را فرمودم که برای احدی مجال توقف نمانده تا چه رسد
 باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیہ را منوط بعرفان آن شمس عتر
 باقیه فرموده و میفرمایند که مبادا در حین ظهور به بیان از منزل
 آن محتجب مانید و بکلمات آن تمسک جستہ از سلطان
 احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند در حروفات و مرایا شما
 بقول من حجت شده اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار
 استکبار ننمائید و یا آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را با اسم
 من لیظهر عترت اسم و عده فرموده اند معذک میفرمایند که اگر در عت
 دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بجم بگوید چه که سلطان

امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه
 ذکر شده قائل شده حق عجز ذکر را مختار ندانسته پناه
 میبریم بحق از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و محج و
 هشاره را از این مقام برداشته اند و آن جمال قدم از لا و ابداً
 مقدس از حدود و اشارت دون خود بوده و احد بر بر کیفیت
 ظهور اطلاع نداشته و ندارد و لن یحیط بعلمه احد و انه کلم شیء
 علیم و میفرمایند من اول ما یطلع شمس البهائم الیه ان یغرب
 خیر فی کتاب الله عن قتر اللبیر ان انتم تدرکون ما خلق الله
 من شیء الا لیومئذ اذ کل للقاء الله ثم رضانه یعملون و در این مقام
 میفرمایند ولقد قرب الزوال وانکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون
 و من ین لقاءه ذات لقای لا ترضوا له ما لا یرضی نفسی لنفس

الی آخر قوله عز وجل ارسح السمکان صاحب سمعی مشهوره تو
 بشنود کلمات بالغه ربانیه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده
 در آن آیام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال شرق
 فرماید و لکن شما ای ملابیان آن یوم عارف بان جمال سبحان
 نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عز وجل
 من اول ما طلع شمس البهائم الی ان یغرب خیر فی کتاب الله
 الاخر بیان جل و عز که احدی شبهه نماید و بدون ماقضی التفسیر
 نماید معذک کل به حجاب نفس و هوی از ادراک شمس
 بها محتجب مانده اند و بما امرهم الشیطان تمسک و کاشش
 با حجاب کفایت نمینورند بلکه بعضی تجریف این کلمات مظهر
 السماء و صفات مشغول شده اند و این ظلمت است که در ابداع

فوق آن ظاهر نشده فوید للظالمین من عذاب یوم عظیم
 و بعد از ظهور این شمس عرصه ای بعضی از مرایا توهم نموده اند و
 رتبه شمس ادعا نموده اند و لکن غافرانند در بیان فارسی
 نص فرموده اند که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر که
 شبیح او است که او میگوید و هم چنین میفرماید مرایا بنفسه ^{شبهت}
 ندارند و در مقام دیگر میفرماید قرآن یا شمس المرایا انتم الی شمس ^{حقیقه}
 تنظرون و ان قیامکم بهالوانتم تبصرون کلکم کحیتان البحر بالماء
 فی البحر تنحرون و تنحجون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون
 حال ملاحظه نماید که شمس مرایا که مرایای اولیه اند میفرماید که
 شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعینیت او
 بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا ^{مثل} حیتان در آید که در

بهر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه فی این روز ملاحظه
 میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت نمایند چنانچه بآیات عز
 صمدانی که از ظهر قبلیم نازل شده اثبات خود نمایند و حرکت و اظهار
 شأن او از آیات بوده و معذک از جوهر آیات و منزل آن در

این ایام بالمره مستجب مانده و در بحر حرکت نمایند و از سلطان بحر
 غافل و این بیان در رتبه شمس هر ایا از ملکوت بقانازل تا چهره
 بر ایا سیکه در تحت این شمس واقعند و هم چنین میفرماید فان یوم
 ظهوره اعلیٰ الخلق مثل ادناه و ان اقربکم من یومن به و لا انساب
 بینکم و لا افتخار الا بایمانکم به این است که الیوم مشاهد میشود که اعلیٰ
 خلق از ادنیٰ بین یدی الله مذکور چقدر از منظر هر علیین که بسجین
 راجع شده اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقر منظر الا وارد شده

وهم چنین بجنب آفاستید جواد میفرماید لاشکون الیک ان
 یا مرأة جودی عن قهر المرایا کل بالوانهم الی لینظرون ملاحظه
 نمایند که از مرایا کلها شکایت میفرماید و لکن نه الاجمال لاشکو
 حیثه عن الذر اکثر بالمرآت لانه یظن الی بما عنده لا بما عنده
 باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیت در بوتیت و فوق آن
 بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله در بیان موسوم باشند
 کفایت ننمایند مادام که باین ظهور قدس ربانی و بطون غیب
 صمد الی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند الله
 محسوبند چنانچه در ابتدای این الراح من قلم الله ثبت شد
 که فرموده ایاک ایاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد الیائیه فان
 ذلک الواحد خلق عند و ایاک ایاک ان تحتجب کلمات

مانزلت فی البیان فاتها کلمات نفعه فی هیکل ظهوره
من قمبر تحذیر میفرماید که در حین ظهور مبادیواحد بیان از مظهر ام
محتجب مانه و این واحد نفوسى بودند که بعد از نقطه بیان احدی
بر آن نفوس مقدم نبود معذاک میفرماید که باین نفوس از حق
محتجب نمایند و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این
حروفات باید موجود باشند و میفرماید که آنچه در بیان نازل
شده از حق محتجب نمایند حال انصاف همیشه ای اهل
بیان باین بیان اصرح اتم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با
نفس ظهور که فلان در بیان با اسم الله مذکور است چگونه میشود
الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالله مرآة الروح نفسی چه که
این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلام تائید

که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزال
 این است که آنچه در بیان نازل شده از طور الهی مستحب نشود
 و علاوه بر این قسم شمس عزیمانی که ایوم از افق قدس ربانی
 اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلیق بیازار با اسم
 ربوبیه و یا عبودیه هر روز در آن سحر یکسان است و در سنگ
 که چهار است و حروف ثلاثه آن سه اسم عظیم است که
 فرموده اند و تلبه نمود چهار را که در ملاحظه آن باین اسما ناظر
 باشند تا در صنوع آیات صانع مشاهد شود و مقتدریه
 انبیران را بجز عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است
 نفسی را که اعتراض نماید تا له لن یغرض علی امراله الا کل
 مستعد اشیم اگر ناس از رحمت اسما مطلع میبوند هرگز

بسلطان یفعل مایشاء در هیچ امری اعتراض ننمودند این است

که بعضی از ناس اسماء مبعوث میشوند و در مملکت اسما

معروف و لکن کینونشان از سجین نفس و هوئی عروج ^{نموده}

لحکمة لا یعلمها الا الله و رب شهرة لا اصدرا لها و بعضی بکینون

مبعوث شده من درن اسم چنانچه حکایت خضرا

اتماع نموده که احد در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله

چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و ستموقدره مستور بوده

و بعد از حضور در خدمتش بخطاب آنک لن تستطيع مصیراً

مخاطب شده و اگر چه در کتاب باسم خضره ذکر شده

ولکن ما عرف احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی

بکینونت و ذات نفس و روح و اسم مبعوث میشوند

اذا فاشهره وقل سبحان الله حسن المبدء عين واكرم مراتب
 بعثت بتمامه ذكر شود ملاحظه ^{شود} که این مفتخرین با سما در چه مقام
 ورتبه مذکورند و لکن اسکننا القلم الا ان يشاء الله وانه مبين
 كل امر في كتاب مبين و دیگر آنکه هر اشياء ممکن السماء آتیه
 و مخزن اسرار ضعیفه بوده و هستند و در هر کور از هر شیء ظاهر
 میفرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب
 قل العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم عظم در قطب
 زوال مشرق و مستضی شده مع ذلك ناس باسی از
 اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بینال خراج جمال محروم
 گشته اند قدر نامه باراده من قلمه خلقت بحور الاسماء و ملکوتها
 ان انتم من الحارثین ولو یاخذ الیوم کفان من التراب و یبعث

منه اسم ما كان وما يكون ليقدر وانه لمرسلطان الملك
 المقدر العزيز القدير تامله اذا بيك لنفسى وجمادى على عبود
 النبيين والمرسلين في الرفيق الاعلى وينوحن في انفسهم و
 يصحن في كينوناتهم ولكن الناس هم في غفلة ودهم عظيم و
 بشان امر بيان تنزل نموده اند كه كان رحمن بذكر امثال
 اين كلمات مشغول شده و معذرك از او نمى پذيرند اين
 است شان اين قوم و اليوم هر نفسيه در ملكوت اسماء ارتقا
 بخويد ابدآباين فيض اعظم فائز نشود اين است كه نقطه بيا
 مي فرمايد كه لطف ظهور بعد اقوى از جميع امر بيان بوده و خواهد
 بود اذا تفكر و افكر ذلك يا اولى الالباب فالذمى قام
 كه اگر عباد در مهين كلمه تأمل نمايند خود را مستغنى از درن ليه

مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بسؤال و جواب
 محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و کلمة الناس لا یسمعون
 و هم چنین میفرماید قوله عز ذکره فان شده جمل ذکره کمثل الشمس
 لو یقابله الا مالانها یه مرایا کلهن لیستعکس عن تجلی الشمس
 فی حدبهم وان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و احجاب
 للمرایا حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربانی استفاد
 میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در
 حجاب باشند معذک میتوان گفت بعد از شراق شمس
 الشمس التریطوفن فی حوالها شمس لا یعلم عدتهن احد الا
 نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی
 آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا ^{نفسه}

لنگه نبوده بلکه بوجد شمس قائم و منیزند چنانچه الیوم اگر تمام
 مرایای ممکنات بشمس عز صدران مقابل شوند در جمیع اوزار شمس
 ظاهر و مشهود و به مجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و
 خواهند بود مشاهد در مرات ظاهره نمایند تا در مقابل شمس
 قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو
 بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است و هم چنین میفرماید او است
 آن سلطان مقتدریکه اگر بحرکت بیاید لسان قدس مشرق خلق
 میفرماید بقره آنچه خواهد و اراده فرماید از بنی دول و صدیق حال
 لایق است از مقتدریکه بقره او بنی دول خلق میشوند اعراض نمایند
 و با سر از آسماء و یابندگان را از کار و یا بمرآت از مرایات مسک
 جویند آن خدا الا لظلم عظیم تالمه الحق امریر امر تکب شده اند

که احد را رتقاب نموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال
مجال توقف برای نفسی بلیه اگر نفس او عارف نباشند و از
عرفان آنجال قدم نرفته خود را عاجز شایسته نمایند حجت و دلیل

طلب نمایند همان حجت و دلیل که ایمان کل عمال باو محقق و ثابت

بوده و اگر از بجز خود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف

نماید مگر آنکه بامر از حق اعراض نماید و در سجن قهر و آوید نفس و حجم

اعراض تقریباً چنانچه اکثر از نفوس که الیوم خود را بر زرف ایمان و عرش

ایقان شکنی و مستدی میدهند و بامر از حق اعراض نموده و در بحر کفر

مستغرق و در کل حین بعباد بدیع مذهبند و لکن من غیر شعور

و ای کاش با اعراض و انکار کفایت می نمودند لا فوالذ الطقنی ثناء ^{نفسه}

که ابد آن کفایت نخواهند نمود چنانچه نفسی التریبنا یا فی هذا الايام و علمناه ^{فکفر}

الأحيان كلمات الرحمن كما يعلمون اهل الهند طيورهم قام على وحاز
 بنفسى واعرض عن جماله وجادل بآيات الله المهيمن لقيم وبابن
 كفايت نمود بر قطع سدره الشجيه الوهيه استاد فلما دمره له وظهر ما
 فى قلبه اذا قام على الكرش ان لن يقدر احد ان يحصي^{له} الا الملك العزيز
 القدير ومفترياته جعل نموده وانتشار داده كه قلم عاجز است از ذكر شس
 وشقاوتى كه از اول دنيا الى حين ظاهر شده بنفس الله القائمة على كل من
 فى السموات والارض نسبت داده ومغذك در مقر خود ساكن ومترج
 است چه كه از حقاى ارض مطئن است كه قدر در سبب و هم ساكنند
 و در بحر تقليد ساج فوالذ نفسى بديه كه اراقل من ان يحصى ناس با
 مشاهير سيمى باين مزخرفات ارتكاب نيمند ولكن غافرا از انيسكه
 عنقریب از خلف استار عصمت الامر مياكل ظاهر شوند كه بصر الامر حق

را از باطل و شمس را از ظلمت فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم

ممنوع نشوند و بهیچ سدر از نباء عظیم محروم نگردند فیالیت من ذی

بصر لینیظر الیکلماتهم الترتیبکلی عن نفسهم و ذراتهم لیعرفهم و یکون لمن اعرفین

قسم بسطان عظیم که اگر نفسی در کلمات معروضین بصبر حدید ملاحظه نماید

شان و مقام و مرتبه این نفس و همی را ادراک مینماید و ایوم رؤسای

بیان بهمان آله که پست ترین اهل فرقان در حقیقت خود استدلال مینمودند

بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یعرون مثلاً حکم

وصایت را که ظهور قبلم بالمره از کتاب مخرج نموده چنانچه مطلقند که جز

حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرمودند

چنانچه در دعوات میفرمایند الکر در کثر حین بفرست مرایای محتضه

و بلورایات صافیه لیکن عتک ویدین ستم و در جمیع الواح من قبل

این کلمات نازل من شاء فليُنظر اليها ويكون من العارفين حال
 بمشاهده امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده از بعثت و سئل

آن محتجب مانده اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الاولین برانفس

خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار

و له خلق شده و میشود در بر بفضا انداخته اند و در کفر حین احجار
 ظنون

از کفر جهات بر وجود مبارکش مراندازند و در نفس خود صیحه میزنند و

دعوی مظلومیت نموده که شاید غدر اله در نفس ضعیفه القا نمایند

این است شأن مرایا که ظاهر شده قمر الیوم لو یکلم الله لاسم الذی

یکون البغض الاسماء عند الناس وانه ربکم او بالعکس لیس لاصد

ان يقول لم اوبم لانه صبر و عزم یکلم ما یرید و لایستمر عما اراد وانه

لهو المقدر القدر و در این ایام رساله در رد حق با نام شرکیه نوشته

در این داشته اند قسم بافتاب معانی که مشتمل اطفال بکلمات
مزخرفه بمیضی تکلم نموده اند بهر محقر و انتم تعریف حال کتب و رسائل
این فقه را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود نصاف

دهمید که شاید ایوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم
نمائید و حال حق بشان تنزل ننماید که از طرف متابعا از مسأله

فرقائیه سؤال میانید و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را

یا قوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یا قوت قهرا از بلوغ رتبه

او با نیقیام میشود تفسیر نماید و بعد از بلوغ چگونه تفسیر بیناید بغير مرآت

قبل از وصول با نیقیام مرآتیت ممکن بهر تبدیلی شود و یا تفسیر نماید و لکن

بعد از بلوغ با نیقیام چگونه تنزل بیناید چنانچه اکثری با نیطالب بدیهیه

ایوم از سلطان اصدیه محروم ماندیم اولاً بگرایند و سر کرده

بان یوفک و یویدک بشان تعرف کلیشی فی مقامه و تنقطع عن
 کل الأشارت ولن تشهد فی الملک الاستحی انوار التراجیط
 العالمین و یحج عن قلبک قدر الذاکار و تقوم علی ثناء رب العزیز المختار
 لان فی مشرذک الیوم لا ینبغی لاحد ان یتلفت الیه شیء مما خلق بین
 السموات والأرضین بہ ینبغی لنفس بعد شراق الشمس فی قطب
 الزوال ان تستغیر بذكر النجوم اویسئل عن شراج ولو یكون سراجاً
 منیراً لا فوجبال المشرق المقدمس العزیز المنیر دمع قدر الذاکار عن
 وراک ثم تمسک بہ الذکر الذکر لہر باحق وینطق فیکبر شیء بانہ لا
 اللہ الا انا العزیز العظیم و اگر سرفق با پنجه در این آیات نزلہ از سما
 احدیہ نازل شدہ نشد و بحواب مسئلہ خود ناظر باشی بشنو بذکر
 ابہارا از افق عترارع و اولاً بدانکہ کلیشی کلیشی تبدیر شدہ و شود

ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل

کلتبی الیه موقن شوی و مهم چنین

یا قوت قلب که در زان نفس و هوای

بتلاشد البتة از لطافت دلون

و صفای خود محروم ماند و ایوب سبی از

قطعات یا قوت که بجز راجع

شده و خود شاعر نیستند و

کذک بالعکس روانتم من لعافین

لمرقوم ندام طیر بقار از رضوان

اعلیٰ بشنوید و رقیق الطف ارق

اصفر از انام مقدس بجهانوشید و از

انفوس با عدنا کم به و اما خیر الموقنین

۱) بکنندم از فکر در دفعه اجتناب شود
 ۲) استماع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۳) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۴) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۵) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۶) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۷) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۸) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۹) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید
 ۱۰) اسطیع شده آنچه ذکر شد در آن بنماید

کما یاسور همه غم و بیهوشی را تا سحر علم و حکمت ربانی از قلب
 و لسان جبار شود و از امثال این مسافر فارغ و مقدس گردید
 زینهار قلب را که در بعضی جهال متحیر است بآلائیکلمات فجار و شبهات
 اشرار میآلاید چه که الیوم بقبر حیل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که ممکن
 شود القمر شبهه در قلوب مینماید و از همه این بیانات گذشته
 اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تفسیر نیابد این چه ^{خله}
 بمطلب این قوم دارد مثلاً یا قوت بزعم این قوم اگر تفسیر نیابد
 چه مناسبت دارد با آنکه مقبل نمیشود که معروض شود و یا موحد شرک
 و یا مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملکیک اسما مکان تفسیر گذشته
 و در بعضی نگذاشته مثلاً نخاس اسکان دارد ذمیب شود و لکن
 تراب بالفعل اسکان ذمیبیت در او موجودند و انیطلب را

چون اهل علم از قبح ذکر نموده اند این مجید دوست نداشته که مفصل
 ذکر نماید و لکن در آن امکان علم و جبر و اقبال و اعراض
 و ایمان و کفر موجود شده است و اگر مقصود سائل از ذکر ذنب
 و یا قوت در رتبه چهارم این از مقصود او بغایت دور است چه
 اگر هم بالفرض ذنب سخاس نشود و یا قوت رماذ از این نیتوان
 در سایر مصنوعات صالح قیاس نمود و این نزد اهل بصیر که
 بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و اگر مقصود در رتبه پنجم
 است معلوم بجهت که ذنب و یا قوت در رتبه مؤمن ایمانه
 باله و عرفانه نفس بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که
 تبدیل میشود چنانچه با از عباد که در اول ظهور عباد رحمت با یما
 فائز شده اند و بعد معرض و اگر از عالم دهم متصاعد شوی

و قلب از اشارت قلبه مقدس نمائی متدبر کتبش برادر کبر
 حین کتبش مشا هر نمائی و من فتح له هذا البصر انه من اول الابصار
 لدم المقندر المختار جوهر بیان طلعت رحمن انکه امر حبه لازال مقدس
 از ذکر و وصف و تحدید بجم و خوله بود و هر نفسی باین عجمت
 اراده نماید ملک من فی لبح الا لانهیات ملا ادراک نماید ابد آموق
 نخواهد شد بقوت سلطان بقا عجمت سماء و زمین
 آسوخ و فوق آنرا خرق نمائید و بمبدینه اعزاز رفع اضع اقدس ابوی
 وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش حر دود بجم و خوله بود
 و هم چنین نفسی از عدد آیه قریب تساعده و انشق القمر سؤال
 نموده بکوان یا ایها الناظر الی الکلمات عدد را بگذار و بخود
 آیه ملاحظه نما و اگر الیوم قمر من فی السموات و الارض باین آیه

مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آینه تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید
 چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع
 در رد نفوسیکه غیر همه را اولی افند نموده اند و معنی این آیه تا این ظهور
 منیع ظاهر شده چه که در حین ظهور نقطه اولی و لی علی زعم ناس
 بنصه تا مشق شده بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما به نجوم شده و از اولی
 بقمر و از بنی شمس انیت که در این ظهور شمس از افق لیه مشرق و قمر
 و هم مشق شده اذ اقل فبارک الله اقدر الاقدارین
 حال در این آیه منزله تفکر نماید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذین
 یعرفون لغتیه هم میگردون و از کاش که این ناس با این ولی و سر است
 که بر سر خود من حرن لیه اخذ نموده اند مطمع میشوند قسم بافتاب عز
 صمدانی که اصدا امر که در باره مرآت شنیدند بان نحو بنجم و هر نفسی

ادعا علم نماید کذب بر رب البقاء و در خیه نظر حکمتی است نه این عبد
 مذکور داشته بین الناس اشتها ریافته و مقصود از کلمات نقطه اولی
 خبر جلای را اصدرا در اک نتمعه و این عبد صدر امر را از اقر مستور
 داشته حکمتی لایعلمها الا نفسی العظیم الحکیم فوقه فصدر بوجد الذی
 خلقه بنفخته من عنده ما لا فصر احد فی العالمین و اگر خلق لوحی از
 الواح بدیعه که از سما و عرش احدیه در این ایام نازل شده
 ببصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نیمانند و ما سوا ایش لا معبود
 مشابهن میکنند و موافق میشوند که ما درش غیر مذکور بجه و خواهر
 به تاجه رسد بمرضین و بعضی الیوم بعصمت بعضی من
 من الله قائم شده اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور کلم میزند
 و مقصود از عصمت علاوه ادراک نتمعه اند حکم عصمت الیوم مستحق

می شود هر نفسیکه بعد از استماع کلمه ربه و نداه بکلمه بل مرتقن شد

از اهر عصمت بعهم و من درن آن از عصمت خارج چنانچه نقطه

بیان روح ما سواه فداه میفرمایند مخاطباً للعظیم فان الامر قد

رفقت عن احد و انت تصفر عبداً حين ماتت ربه لهم بهم قد

عوف لسه بارهم و ما صبر و افیه و ما شکر و احتر جعلتهم مشتماً جعلت

من قبر من الانبياء و الاوصياء و الشهداء و المقربين و العمري

لو تحضرن بعد و قلشی لا جعلته و لا ينقص عن ملكه قدر شیء و لا یزید

قدر شیء و لكن تری نیمنی لتلك الدرجة العصمة الكبر و لم یکن لعصمة

بما تر عند الناس من احتیاطاتهم فی دینهم لانهم حين ما سمعوا نداه

نداه السته برکم ما قالوا بل قد خرجوا و انما العصمة للذینهم حين ما قالوا

السته السته برکم قالوا بل و ان الله لم یقل لاعد الا بمظهر نفسه فی

کثر ظهور انتهى و بعد از این بیان که اصرح کثر کلمات من قلم لیه
 نازل شده دیگر که میتواند برابر خود عصمت ثابت نماید الا بعد از
 تقدیم این امر عظیم افخم الیوم کثر ناس فی الرتبة کان از عصمت
 خارج اند مگر آن نفوسیکه باین ظهور قدس صمدان موقن شده اند
 امر عباد بشنودند نداء که را و آذان فطرت را از اجتماع کلمات
 لیه فرقان ظاهر نموده تا بیان ابداع لسان رحمن را ادراک نمایند
 آخر تفکر نمایند این فیه در کدام قول صادق بعهد هزار و ده است
 و شصت سنه بختم ظهورات قائم بعهد و هم چنین یکون قائم علی
 هیکل مخصوص در ارض معینه و هم چنین در اعلام ظهور که هزار و دویست
 و شصت سنه بشانید مسکنین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم
 شد در ظهور نقطه بیان خبر ذکره که جمیع مخطوط بعهد و مضامیر عز

احدی لم یزل طالع ولا یزال شرق خواهند بود و هم چنین در سایر
اقوال این سیاه را ضلال ملاحظه کن که کلمه تو هم بوده و خواهد بود

معبود هم هو اللهم و سجد هم او نامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع

اهل بیان مشاهیر نسجه اند که آنچه در دست این فقه بوده غیر حق لبهم

مفک متصلاً بکلمات اهل فرقان استلال بنمایند و متکلمند

چنانچه تازه این فقه مذکور وصایت قبر بنحواهند ناس از فرات قدس

الامر و شریعه غیر صمدانی ممنوع نمایند قسم بحال الله العلی الا بر که

اگر میز از منظر ظور در ظور نقطه بیان موجه بود و در اقرار بر امر ملک مختار

اقدس من جن صطبار بنمود از اهل ناره عند همه محسوب میشد فرق

کتاب حجج و هم را و بسا غیر ابی عروج نماید و اگر بخوانید

حق بر جمیع معلوم شود چند نفر از مصنفین حاضر شوند در این مدینه

و آثار الهیه و کلماتش را ملاحظه نمایند و هم چنین مدعیان هم در این زمین
 حاضرند دست استفسار نمایند تا آثار حق از درفش مبرهن گردد و بر جمیع
 محقق شود که هرگز فقر آء لدر باب و عجز آء عند حضرت و فقدا و کد
 ظهورات الهیه در بیان فارسی لسان آفر فرموده قوله تعالی منتهی
 جد و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج گردد که
 کل بیان کلام ظهور قبل اوست و اوست عالمتر از آنچه نازل فرموده از
 کلمه خلق زبیده که روح کل در قبضه اوست و در نزد کلمه نیت الاهی
 که بر حق مستقر باشند و الا که لایق ذکر نیت انتمی در این بیان عمال
 رحمن ملاحظه نمایند با سیه کلمه را منع فرموده اند از احتجاج بان جوهر
 وجود و ساذج مجبود و صریح فرموده اند بکلمات بیان بمنزل
 آن در ظهور بعد احتجاج ننمایند مفسد که الیوم شاهن میشود که کل

با احتجاج برخواستند و میگویند فلان در بیان با سماء حسنی میگویم
 نموند مغذ که چگونه میشود از انبیاء منزل نماید و هم چنین بنماید
 عزه ذکره اولاً شناخته بآیات او و حیاط در عرفان او مکرده
 که بقدر همان درنا خواهی بود انتهى و نظر باین کلمات محکم الیوم
 کلمه محتاطین در این امر اذیع اقدس الهی در نماند لاسک فی ذلک
 و قوله عزه ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال او است که
 در افنده شهادت و با او از او محتجب نگردید و شناسید کسی را که
 از برای عرفان او خلق شده اید انتهى و قوله لکن در نزد هر ظهیری
 از شجر حقیقت مؤمنین با او و کتاب او از قبر بظهور او و کتاب او
 از بعد محتجب میشوند بحقیقت نمی ماند الا مؤمن خالص و او عزراز
 کبریت احمد است انتهى چنانچه الیوم کلمه متعین شده اند

و اکثر از برتبه از سلطان احدیه عرض نموده اند و میگویند فلان در بیان
 باسم اله نامیده شده و هم چنین با مثال این کلمات از سلطان
 عزت لایزال محروم ماند و تلفت نشده آنچه را عامر شده اند و بر فرض
 تسلیم مخالفند از آن سکه که در آن صحت اقدس در صقع ^{در} _{چند}
 عطا میفرماید کیف نشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تا چه کسی
 عالم الظهور نیست غیر چه هر وقت شود باید که صدق ^{حقیقت} بنقطه
 نمایند و شکر الهی بجا آورند انتهى مضاف بعضی معارضه در قریب
 ظهور نموند چنانچه مله قبر باین معارضات مشغول قدر وید و لکم
 چه زود تبدیل نموند لید نعمت اگر را و بسبر و هم و خطاب لک
 شده لید با الله هنوز از ظهور جزیر گذرشته که مگر بقدم اول راجع
 شده لید با در حق لم نزل مختار خواهد بود هر نحو بخواب ظاهر مشو

وانه لاهو المختار و ما سواه مقبوض في قبضة قدرته المزمين القيوم
 فوالذ نفسي بيد لم يكن اليوم ظلم اعظم من ان الذ ينطق في كل شيء
 بانى انا اله لا اله الا هو اراد ان تثبت لعباده بان يكون مقدر بان يبدل
 اسما من اسما بعد الذ يكون ملكوت الاسماء خاضعة لسلطنة و جبروت
 الصفات مشفقة من خشية و لا الهوت العمامقادة الحفزة و سحلية
 بارادته و بدئت بامر و يرجع اليه اين است شأن اين خلق نابالغ
 ناقبر مقتدرية قدر اسما خلق شده باراده او و قدر صفات ظاهر
 شده سلطان مشيت او و اهر ملاع طائفه حول او بايد
 نمايد بر سئيه قادر است از نفسى قمصن اسم از اسما را انتزاع فرمايد
 مع انتم اطلاق بر آن اسم نداشته و ندارند و مريبين در قدرت
 سلطان نفعل باليشاء و اين ظهور ابداع اسمع اع يد بهر انفقوا

دانسته اند و لوطبان اقرار نمایند بندگان بشهد لهم لسان المتخار و لو
 هم یسکرون و قوله جل شأنه اذ عنده اخلق لم یکن الا کلماتا ما اطلعوا
 بمرادک فیها و لذا قد احتجوا بایوم ظهورک انتهی انیت که ایوم کل
 بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانند مع آنکه بمرادیه مطلع
 نبوده و نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بروسای بیان مرقوم
 فرموده اند که مرادیه را از کلمات او از حرف حی که تلفاء و حبه
 بوده سؤال نماید چه که شما عارف بمرادیه نیستید و حرف حی
 مذکور جناب آسید حسین بوده و هو استشهد فی سبیر مولاه و
 فانرفش نفسی بقار او تا از معانی کلمات صمدانیه استفسار نماید
 و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند
 که عارف بر معنی کلمات آئیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین

قریب بود لذا سید مذکور بمقام اعلیٰ ارتقا جنت تفرغ و افیاد لک
 یا اولی الافکار و قوله جل جلاله وان کما ذکرک لک فیمقام
 الاستدلال شرح من طمطمطم لظاہر وان اردت سر الفواد حکم
 طلقة البطن لا تثیر الیه الاشارة ولا یواریهما بحجبات الا لانها تہ
 ولا یتحتاج احد بذکر دلیلها لانها ہونفس الطور وتمام البطن
 فبجان بہ عمما یصفون انتہی جمالیہ کہ میفرماید اشارہ را بان
 ساحت عزا صدیہ سبیرنہ اعزاز الحفرتہ و اخبار تصفا کفیونہ
 ولطافۃ انیہ مفضلک بعد از انکہ لکل طہرات الیہ و تمام شہوت
 صدیہ شمس جمال خود را از افق قضا ظاہر فرمود از کل جہات
 سهام کین بر جمال مبین رب العالمین اندرختہ و اول من رانے
 ہوا الذر حفلة تحت جناحین فضی و رینیاہ تحت عبر و علمناہ

في ايامهم وهو الذر قنن لبسيف الاغراض ونفك رمي وضيم حرمته له
 في نفسى واكثر آياتى بعد الذر كان خاضعاً لمخرف منها وخلق
 بنفحة عنها وجاء حق الله في حقى وحارب نفس الله في نفسى
 وافتقر على قتلى في اظالمه ولما امنه له سلطاناً واظهر خفيات قلبه
 على الذينهم باجروا في سبيل الله اذا قام على الاثر اورجج فعله وظلمه
 الى نفسى المظلوم اطميناناً من الذينهم اتبعوه تاله نفطرت سموات
 الامر من فعله وثقت اراضى القدس من ظلمه وقدرت شره على حجاب
 الملكوت من احواله وكبت سكان مدين البقا من اثمه وهو يضحك
 في نفسه كأنه ما ارتكب في الملك شيئاً تاله اذا يبكى كل شئ
 ولكن انه لا يكون من اشعرين فسوف يعلم حين الذر ياتيه الموت
 ويدير عيناه من سطوة القهر ويقول هر لى من رجوع لا ستغفر

عما فصحت اذا يضرب على فمه طين الهاوية وكذلك قد يستبرئ

على له المهرين لغزير القدير قوله عز شأنه فبجانبك اللهم يا الهى

ان تقترق عفت عن البيان ومن فيه فاذا اكل في غفرا

ورضاك وان تقل لا فاننا الاخذنا باذيال جودك

والمستفتح اليك انتمى وشكلى نبوده كه ذات قلم

تقلم نيماید مگر بيان منظر نفس خود و شاهد نمايد كه در اين

بيانات چه مقدار خضوع از محبوب مكان ظاهر شده كه جميع

بيان و ما فيه را بنجم ^{ولاي} سلطان بقا در ظهور اخري منوط فرموده ام

و حال انليك غيب و شهود بر جميع شهودتشان في ضرر وجود

مبارکش وارد شده كه اگر جميع بحر غيب و شهود مداد شوند

و قمر من الملك اقلام و جميع من في السموات و الارض راقم

البتة از ذکرش عاجز شوند و امر کاش که از امر ایمانش می شمردند
 فلقته علی الظالمین و المشرکین و مضدک بیان می خوانند و
 استکتاب می نمایند **فرب** تا بیان و بیان یعنی **رب** عامل
 فيه و العمل بیره منه و **رب** ذکر و ال ذکر تفریضه اعادنا له و
 ایاکم یا ملا الموحدين من هؤلاء و شرهم و مکرمهم و خدعهم و
 هم چنین در مناجات با ملک آسماء و صفات ذکر می نمایند
 فاستدک اللهم بفضلك عن کل شیء ان تقبلن البیان و من
 فيه فانه قد سمیت کلما قد ظهر من علی ذک الاسم و حصلت کل
 ذک کتاباً و رقاً من اوراق احد النور الیک ان تقبلنه یا ^{محبوب}
 فان ذک من ظهور فضلك و رحمتک و ان تردنه یا محبوب ^ن
 ذک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک لا اله الا انت مع انک جمع

بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده
 حال بدست ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانند لاند
 فوید، لهوآ، ثم وید، لهوآ، تاله مایرن هوآ، علی شی الی الا و
 استعید بالله منه ویر، عنه ولسان ستره یقول یا ایها المشرک
 الخافر بای حجة آمنیت بطور علی قبر نبیر و بای برمان کفرت
 بحین قبر علی لا یاطعون تاله ما آمنیت من قبر باحد من رسل
 و لو آمنیت فی عهد ذلک الایمان ما کان ایماناً حقیقیاً بل کاش
 شیخا و لو کان الی التحقیق ما کفرت باللذی حقیق رساله کل رسل
 و بعثت من نبی و ایمان من فی السموات و الارضین ترجمه این کلمات
 امع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصاً لوجه کسبه ذکر میشود که شاید
 نفوس از آرایش نفس و هویر یک شده بجا و عزیز بقا که مقام غاف
 ن

نفس رحمان است عروج نمایند و له الامر بهد من لشاء العجا
 المقدس المنیر الیوم هر نفسیکه از وجه مصد حقیقی عراض نماید مرور
 نینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه آن شیئی بلبان سر میگوید از مشرک باله
 بکلام حجت و برهان بحال رحمن در ظهور قیامان آورده و کلام
 دلیر از ملک بسیر در این ظهور کافر شده و قسم باقیاب عز
 تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهد اظهار ایمان
 نموده از رور حقیقت نبوده بلکه شیئی بود در تو و در این ظهور آخذ
 شد و ادم الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الیه مقره فی نفل
 ابجیم و اگر ایمانت علی تحقیق بود کافر نیستی نفسیکه باو محقق
 شد رسالت کافر رسد و بعث کافر انبیا و ایمان جمیع رنج
 در آسمانها و زمینهاست از عباد قدر بقلب طاهر و نظر

انصاف در امر همه ملاحظه نمایند که شاید از حرم ربانی محروم
 نشوید و از کعبه قدس صمدانی ممنوع نگردید اریح اگر چه تو
 سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشغول نظر
 میاید که الیوم نذ عن سخن شور و از قرآن ذکر فی اللوح متذکر گردی
 چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسجرات لایزایه
 مستور و لکن نظر الهی و لحظه تیرا بقلوب دیگر در این حکلمات متوجه
 است و عنقریب بقدرت ظاه شوند که جمیع ماسوی هم را در ظل
 خود مشام نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطه
 فضر سجانه باسم تو نازل شده لعل یاخذک نفحات آیام الهی
 و یقطعک عن العالمین بیانہ صبر جدی لم یزل لتضر بن المثل
 بالشمس و مادونها بالمر ایا کثر مرأت علی قدر ما تجلت لهما بهما من

نفسها اليها فاذا استدل عليها أكثر بها قأمون ولو يرفع
 عنها آية الترقده تجلت لها بها فيها فاذا لم يكن في المرات من شيء
 يدل على له كذلك اذا يرفع له ما يرفع لمن يحكم من بعد بايات

افسدة الناس ولو ان كلهم يقولون انا بالله وآياته موقنون

ما شهد حسه عليهم بما هم فيه ينطقون لرسد هوشان خمر او نام لشنوبه

نذار رب عا اعلم لا كه در اين كلمات بالغة وآيات حكمه متفنه

مرتفع شده كه بخود و ^{شاید} نفس عبار حرم نموده بر سده امریه الهیه

احجار ظنیه بغضیه هیندازند و اگر هم خود متهدی نشوید عبار را از

شرعیه رب الایجار در این ایام شده محروم سازید میفرمایند

قدر مآتمند و حاکمیند از شمس با اندازه و مقام خود علی قدر محلی شمس

در آن مرات نفس مرات در این وقت استدل میشود با اینکه

که شمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی شمس که در مرآت
 بنفس مرآت تجلی فرموده باقی نماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر تجلی
 و خالق خود و با این کلمات محکم غیر تشابهه بالفه اهل بیان شبهه
 نموده اند که چگونه میشود مرآت از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این شبهه
 بشراتی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نیست و بر نفسی که از یک
 تجلی از انوار رسم انوارش صد هزار مرایا مستضیی دستنور میشوند
 و از یک تجلی اسم اخذش هر چند و در نفس خود مردود و اشتراک
 نمانند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب
 زوال میبینند انوار و دلایش چیت از بنجران سر از نوم غفلت
 بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهد کنی بعضی میگویند
 زود اشراق نموده لرز بجزان یا قریب و یا بعید حال اشراق فرمود

شما ملاحظه نمایند که حقیقت این شراق محقق است یا نه دیگر قرب
 و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیه
 که از نظر برتر مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم
 و قضی علیکم فوله لو کان الامر بیدرنا انظرنا نفسی ابداً ارض جان
 بفضا قسم بافتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز
 خود را معروف نمی نمودم چه که اسم مذکورم سنگ دارد از ذکر
 این اسن غیر طاهر کاذبه و در بهرین که ساکن شده و صمت حقیقی
 نمودم روح القدس از زمینم ناطق شده و روح الاعظم قدم بهم
 و روح الامین فوق رأسم و روح البهائم در صدرم ندا فرموده و حال
 اگر بسبح لطیف استماع شود از جمیع اعضا و حشا و عروق و اظفار
 نداء له را التمعاع نماید حتر از شقرا تم می شنوید بانه لا اله الا هو وان

هذا الجمال لبراهمة لمن في السموات والأرضين ولو كان هذا نبرتاً له هذا
 ليس من عند رب من لدن من ارسلنا وبقدرنا بحق وجعلنا سر اجاباً
 للعالمين ارفعهم فوهم رايحة صدق ازكذب بسى معلوم وواضح است
 پسندید بر نفس حق آنچه بر خود نم پسندید آخر قدری تأمل نمایند
 مقصود اینضلام در این آخر ایام در این سخن کبری چه بوده و چه خواهد بود
 فتأملوا یا ایها الغافلین یا قوم فاستجوا عن ربهم ولا تشكوا في امرنا لعل
 الدليل عن الشمس و اشراقها لان دليلها هو ضياءها و انوارها و انش
 لائن مریدان ظهور که آنها شرف و لا قدر لها بر فاستدرسه بان لفتح
 لبرک لتدرك انوارها ترا حاطت الکونین قدرتاله قدرم قلم القدس
 من رحيق المسك على جبينه البیضاء و سخط البران یا ملأ الأرض و السماء
 ان هذا هو المحبوب الذر ما شهدت عين الابصار مثله و لا عين الاخرع

شبهه و آنکه هر قدر قوت بجماله عین لیس المکتب العزیز از بحیر حدیث
 قبریست که صنف از تورات در دست یک از اصحاب رسول لیه بود حضرت
 فرمود چه در دست دار عرض نمود تورات فرمود بگذار آن را اگر می بود
 صاحب آن اطاعت ننموده حال ملاحظه کن کتاب الیه که امر از
 نبی و عرفات و مرایا و ابواب و ارکان با و محقق و ثابت شده
 اخذ آن و قرأت آن ممنوع شود جایز است و لکن تبدیل یک از
 مرایا علی زعم که بدو حروف فالت محقق شده که آن حروفات
 بکتاب ثابت و محقق شده اند جایزند فویر لکم تقولون مالا تشرون
 و تحسبون انکم مهتدون کما یظنون مکر القدر و بذک لیس چون تالیه
 لا عاصم لاحد من امر الله الا بان یتقطع عن قمر من فی السموات
 و الارض و یتوجه الیه المیهن القیوم نظر را مظهر نخته تا جمیع

اشیاء را الیوم در صقع واحد شاهر کیند و انوار شمس تقدیس

از افق قمیص چشم و بصیر ظاهر و باطن مشهر نماید و از جمیع این

بر این گذشته در سیزده اله که نقطه اولی خبر ذکر باو خطاب

فرموده ان یا مظهر الاحدیة چه میگوید حال انصاف دهید کسیکه

محرر ظهور سلطان احدیه باشد بقول به چگونه ابوشیرین نماید

و اگر بگوئید این شأن را امرات از او نفی نمود بر فرض جواز آن حال

نفس نقطه قمیص قبول را از امراتی از مرایا استزاع فرماید چه اعتراض بر آن

جماعت قدم دارد و اگر بگوئید از کجا محقق شده که این نقطه مشهوره

و کلمه جامعه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجت که در بیان

که از ظهور قبلم ظاهر من عنین و نزل من لدن را مسلم داشته اید

حال بهمان حجت و بران ناظر شوید و نخواهید ان را تیم لا تنفروا با

الذی خلقکم باسم ان انتم من النصفین وهم جنین باسد اسم میفرماید
 ان یا حرف الثالث المؤمن بمن لظیره له صبر اجلاله وهم در رساله
 جفریه که مخصوص او از سماء هوییه نازل شده و در صدر رساله
 کتوب و هن صورتی مانزل کحضرت الاسد و الفرد الاهد المستشرق
 بالنور الصمد اسم الله الدیان له الواحد المعتمد و بعد میفرماید حد ذکر
 ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد او دعناک و اتیناک
 عزرا من عندنا اذ عین فوادک لطیف تعرف قدره و تعز بهانه و
 بعد میفرماید عز قدره ان یا اسم الاقبر لا تنظر الذاک الخلق الا
 بمشراخنام نذیه راعیه کیف لیشاء و من هر ان آنچه ذکر شده کلمات
 قدس صمدانیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فالنظر والیه
 این بنده نظر باختصار ذکر نموده اگر اکه وجه بصریش و ملاحظه

بوی هم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بان عامل حال زان
 متعجب و متحیر مانده‌ئی چنانچه دیان را دنی میگوئی و فرد الاحد که از
 عظیم اسمای الهی بوده ابوالشور نامیده‌ئی و مفذک اعتراض بر
 سلطان یفصل مالیشاء نموده‌ئی که چگونه میشود حلاً مره شود و یا
 مرات حج گردد با اینکه اسدالله الفارحی نمود و در حین ورود
 مدینه لیه بن یدر المش حاضر و بانچه ابر بیان در آن یوم بان مقرر
 بوده اند اقرار نموده اند و مفذک ورد علیه ماورد بلکه کتفا با و وحده
 نموده بر بعضی حکم قتر جاری نموده کتاب استیظ موجود ملاحظه نما^{ید}
 قسم بافتاب معانی که در آن کتاب بره منظم اهدیه فتوای
 قتر داده با آنکه حکم قتر بالمره از بیان و ابر آن مرتفع شده بنص
 منزل بیان یک دو اقرار بان سچا زده اند و حکم قتر جاری^{نموده اند}

من غیر اذن اله و رب مقتول شعر من خیر من الف قائمیه چنانچه

حال بر جمال احدیه ظلم باین وضوح و مبرهنی وارد و بقتش قیام

نموده اند مع ذلک باطراف نوشته و چه ظلمها که بجهت عدل و

منبع و معدن آن نسبت داده که شاید غل و بغضاء در صد و بعضی

از متوهمین ایقماناید و لکن غافر از آنکه و لکن تحت ظلال اسم البصیر

عبارت یقین شعر بالشعر و لن منبع البصار هم حجات العالمین و هم چنین

بستید ابراهیم میفرمایند عز ذکر ان یا خلیفه الصحف ان یا

ذکر فی کتب من بعد الصحف ان یا اسم فی البیان الی آخر ما نزل

این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدان جاری شده و حال

بابوالد و اهی شهرور شده با سبکه خود افتخار می نمایند که بزرگترین ^{لمین} فی الق

در کتب الهم ذکر شده اند و نفسیکه خلیفه در صحف آتیه و بزرگترین ^{کتب} در

منزله و با اسم اله در بیان قسم شده با بوالهواهی تعبیر نمایند
 و در دوش که اعتراض از نفس مشتبه له و عظمت نموده تغییر جائز
 نمایند قدرت الامر را شد قدرت خود فرض گرفته اند و قلم اعلی
 را معطل دانسته اند قسم بطلو میستیم که قلم قدرت کثر حین در صحو
 و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطون کذکات بحو الرحمن
 ما یشاء و یثبت و عنده ام البیان و عجب از این نفوس که
 باین آگاہ افتخار نمایند و از حق معترض گشته اند باین اذکار و اوصاف
 در نفسی موجه مادامیکه از حسن امر همه خارج نشده اند و الا یس
 لهم قدر عند همه علی قدر سواد نموده میته و از این گذشته کثر اشیا
 ذکر همه فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کثر اشیا و بکینونتها
 اسم همه بعینه و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عبدا و لم یزل

چنین بصره و لایزال چنین خلد بر لبه فوالذمر تفرد بالقر و البهائم که اگر
 نمربعد در نظر همه خلق را نابالغ مشاهیر منجم هر آینه در هر ذره از ذرات
 و جوه البلاب علمر سیکشودم در جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر

مشاهیر نمایند و لکن چون غبار موجود هر از مستور به کدک قدر من

لکن مقتدر قدر قریباً علی السببان انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی

عنکم و وعدتم نفسی و عرفانها بعد تقدیس عن عرفانکم و بشرتم بحماله

بعد استعلا عنکم و عما خلق بین السموات و الارضین مفدک

با و این اسما و الیوم تثبت نموده از سلطان اسما و حرر و عافیه مانده

اگر کلمات ناظر به مسائل بیان از سما و زمین نازل و بشانی ظاهر

که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قمبر آن نفوس را از عرفان

و ادراک منع نموده و از این گذشته کلمات نفوسیکه الیوم حال امر آن

طائفند با کلمات من استخذه من من وجه لائفکم و لیا نیز ان
 نمایند تا بر عفترا امر مطلع شوید که عصر بر عبق قدم به مجرد مهم
 ضرورد نیارید قسم سخن که راه هر مکر از مکر قیبر اگر در احتجاب
 خود از منطاهر عتر باقیه بمجازیر مالایقه معتذر شوند شاید و لکن از
 برای راه بیان هیچ حجت و عذر در باقیه چه که سلطان احدیه
 ذکر ظهر بعد را با صرح بیان و اوضح تبیان فرموده است سینه کل
 بیان و مانند فیله را بقول او منوط فرموده چنانچه از قهر از قلم قدم
 تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حق و اثبات
 باطل معرض باله با شکلمات تمسک حسته و چون لایق نبود که
 کلماتش بعینه ذکر شود لذا حرکت علیه ما قلم الله و مضمون آن این
 است که از قلم عتر صفا مرشود محبوب شما صاحب بصیر بوده یانه

اگر نفسی شود حکم بصیر از منظر اکبر نه اظلم علی الله و اگر آن نفس قدم صاحب
 بصیر و علم بود چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و با سماء حسنی ذکر نماید
 از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً آن سیکه
 قائم این قول حق صبر ذکر را بفرستد یا بشاء نه آنست و قدرت محیطه
 آئینه را انکار نموده و چنین نفس العبد عبداً بوجه و خواهد بود نبض لفظه
 بیان چنانچه از قدر ندکد شد **قَدِّمِ اللّٰهُمَّ اَنْتَ الْهَامَانُ الْاَلَمِي**
وَتَوْتِيْنِ الْاَلَاوِيْتِيَّةِ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ عَنِ الْاَلَاوِيْتِيَّةِ عَمَّنْ تَشَاءُ اِلَى اَنْتَ
عَلَيْكَ شَيْءٌ قَدِيرٌ قَدِّمِ اللّٰهُمَّ اَنْتَ اَنْتَ رَبَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تَوْتِيْنِ الرَّبِّيَّةِ
مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ عَنِ الرَّبِّيَّةِ عَمَّنْ تَشَاءُ اِلَّا عَزَّ وَجَلَّ حَالَتٌ مَسْكُوْنَةٌ
 در این کلمه جامع که از سازج فطرت سلطان احدیه جاری شده
 چه سگدگی اگر حق حق و عز را صادق دانسته و سلطان مقتدریکه

قادر است بآنسکه الوهیت در بوئین لاکه عظیم مقامات بهمه
 عطا نماید بهر نفسیکه اراده فرید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسیکه
 بخواد البته قادر بهمه بر آنسکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع
 فرماید این ذکر است که کلیه فرموده اند تخصیص با حد مزید داشته
 و ندارد و اگر به تخصیص وصف ناظر بودید همه را مغلول دانسته اند
 و قدرت محیطه را انکار نمایند پس چه میگوئید در میزرا اسد الله
 که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا حرف الثالث
 المؤمن من لظیر الله و این بسی واضح است که حرف ثالث
 من لظیر الله قهر حجاب بعد هزار مرتبه از حروفات بیان و مرایای
 او غنچه که مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند
 نقطه یک که زبان من لظیر الله اقدر است از هر من فی السیاق

حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بودیانه اگر او را
 صادق و صاحب بصیرت میدانی چه انفسی را که باین علو و ارتفاع
 دستم و ارتفاع در صدر کتاب ذکر فرموده اند البتة و زانمید و قتلش
 امر منحصر ان یا ذر عین واحد شدت غیوب الناس و غفلت
 عما فی نفک اگر بگوئی از حق عراض نموده که این حکم بر او جاری
 بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث بمن نظیر است که راهبر و اعراض از خلق
 بیان غنچه که بصیرت نفس قلم امر اگر جایز است معروض و کافر و شرک
 شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآت از مرایا لا یخصی از حق عرض
 نماید فیهما الذکر کفر فو که مصدر بر صدر این امر مطلع نه لو
 یطعمون لیسعرون و در ترویج و حمید اکبر و رقاء بقا ببدء نجات
 تغیر فرموده فیار و حال من یسمع و یؤمن فی آیت لم یمن المتفکرین

بیان معجز بیان فوالذکر خلق الحجة و بر سر النستة لواقفت بانکه یوم
 ظهور لائوسن به الارضت عمت حکم الایمان فی ذلک الظهور لائوسن
 ما خلقت الاله ولو علمت ان احد من النصار یؤمن به بحلته
 قره عینای واحکمت علیه بالایمان فی ذلک الظهور من صحن ان
 اشهد علیه من شئ انتهی سیر ما یدقم بمقتدریه شافت حسب
 قلوب را و خلق فرمودن ان را که اگر موقن بوعم که تو در ظهور
 بعد ایمان نمیاوردی بان شرق افتاب حقیقت هر آینه مرتفع منیم از تو
 حکم ایمان در این ظهور چه که تو خلق نشده ای مگر از برابر عرفان
 آن شمس سماء یقین و هر گاه بدانم یک از نصاری موفق میشد خبر فغان
 آن چهار سخن در ایمان باد هر آینه میگردد انیدم او را قره چشم ای
 نهم و حکم منجم بر او در این ظهور با ایمان از صحن انچه ملحوظ شود از او

امری حال ای لم یصح ملاحظه نمائید که امری چه مقدار الطف و ارق
 بعهم و رحمت منبسطه الیه چگونه قوت و جود و احاطه فرمهم که در باب
 نفسی از انصار که الیوم کافر و مشرک است بجز ایمان در ظهر بعد آن
 سره الیوم ارباب الطف و ارق انصار مبارک خود نسبت داده و منسوب
 ساخته اند و مفذک این همچو ارض در چه رتبه واقف و ناظرند
 فصحی لکم یا ملائکنا فلین فواکد در عصر الیوم دلیده و سلطه یا مجری
 من قلمه المنیر که اگر قدر من فی البین الیوم معرض شوند و منفیر
 از انصار مؤمن هر آینه اسماء قدر از لوح محفوظ صحرای خورشید و اسم
 ثابت بجز آنکه ما یثاب و ثبت و غنم انما انکم کتاب از جمیع گذشته
 آیا حکایت بلعام که در کتب الیوم سطر است نشینند که با آنکه
 یک از او صیاری انبیا و قهر بعهم و جمیع لم یصح اقطار عالم قدس و انراض

می‌شوند و طاعت را طاعت می‌دانند و استهوارش جمیع
 دیار را احاطه نموده بود و چون جناب کلیم از افق عزت سلیم ظاهر شد
 بمعارضه آن جماعت احدی قیام نمود و هم چنین یهودی اسخریطی که از
 حروف اثنا عشر انگیز بود حضرت روح را بید یهود سلیم نمود زینهار
 از افتنان و امتحان آبرو رسیده نشوید و در کله حین پناه بخداوند متعال
 برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و بلغزید فطوبی للذابین
 چه که امتحان برای کل بصر و خواهد بود واحدی از کندش خارج نه
 الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را
 در ظلمت نفس و هو سر مشا هر نمائی و اگر نسیم فضلش هبوط فرماید صد
 هزار هیاهو فانی را بمقرعرش باقیه ملاحظه کن فرجه یا قوم مطیع نیستید
 و به مجرد که حرکت ینمائید بشنویید نصایح بدیعه الهیه را و در امر رکنه

تبحر ننمایید و خود را بعباد لایقینا هر سفتب سازید و از سحر عظیم
 مواج برابر بقیع خود را مشغول کنید و از شمس عزبات و بطل فانی قانع
 بشوید بیان حق را از لسان رحمن بشنوید احد الیوم بر بیان و ما کنز
 فیه مطلع نه و علمه عندنا لوانتم من العارفين از سلطان مستر که ملکوت
 اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محجب نشوید چه که جمیع اسماء
 بمنزله قما یصنعه یلبسها علی ^{من} بلاشاه فضلا من غنده و نیزها عن ^{من} بلاشاه
 عدلا من لدنه و لایست تمام یفعد و آنه لهما المقدر القدر و الیوم اکثری
 از اهد بیان حجب اسماء بین یدیر سه مذکور بجه و خواهند بود چنانچه اگر به ^{نقطه}
 او لایلفه نخبه عارف شده بودند و کلمه اقر من آن در این ظهور قدس
 صمد از و تج عز رحمانی توقف نمیشوند پس معلوم شد که عارف
 بنفس او صبر و عز نبه اند بلکه بقمیص اسرار و تعالی شأنه عارف شده اند

چنانچه ایامی گذشته و نفسه لنفسه ظاهر شده و او را شناخته اند
و بر او وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم شرفا
ن شده مگر آنکه تبدیل قبض فرموده یعنی اسم اعلی با اسم الهی تبدیل
شد و احدی عارف بآن نشده الا الذینم انقطعوا عن کل

من فی الملک و صدقوا الی الله لعلهم الی ان دخلوا من غیر ذلک
او کت اولیائی تحت ظلال عنایتی و نازل علیهم سکنیه من عندی و هم
علی صدور الاستقلال هم مستقرون او کت حفظهم الله عن رحمی
الشبهات و هم علی و ساید القدس متکون و الی طرفی ناظرون
علیهم فی کل حین بهائے تم رحمتی و عنایتی ثم فضل و فضالی و کذلک اختصم
لنفسی و جعلهم من المؤمنین ارجع اسمی نموده که شاید از بدایع فضل
رب الارباب در ظل قباب آفتاب قدس عنایت وارد شود

و از حرارت نفس و هوای گرم و محفوظ مانید این است نصیح قلم ام
 فمن سمع فلنفسه ومن عرض فلها وانه لمقدس عن العالمین وکی
 کاش که لاهر بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر ننمودند
 که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سبیل عنایت ربانی
 و تسنیم بکرمت سبحانی محروم ننمودند و بشان شباهت بر قلوب
 غیر طاهره وارد شده که لن تعرف ایامن ای و اگر قلم بر زکوة اثر
 بیزوال سلطان لایزال از شبهه مظهر شود فی الحین بشبهه
 دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه لاهر بیان خود مقرون مقررند که نبوت
 بر رسول اله ختم شده و سنه ستین اول ظهور رسالت بعد کسب
 آنکه حق حال نبی و کینونه مشهور و از افق آن اناسی فی الافق
 الابر ظاهر و طالع مجدد ذکر وصایت و امثال آن بنمایند و بهقیقه

و کرم ما ترک من مہم الفرقان ارادہ نمودہ اندازد شمس بقین را کہ در
سما و قدس نیز وال خضرا جلال مشرق شدہ ستر نمایند نیکو است

ذکر این دو فرد در ان مقام ارضیاء بحق حسام الدین دل

لر دل و جان از قدم تو خجبر قصد این دارند این گل بارها

گر حد پوشند خورشید ترا بگذارید این قوال لایضیہ را و با صبر

و ما حقیق بہ الاسما و ناظر شوید ظهور قلم منیر ماید اگر ناس ضعیف ^{ملا خط}

مشہر بخشند ہر آئینہ ذکر شستہ نمینفر مردم حال تقدیس امر و ارتقا ^ع

ما ارادہ لکم را مشاہد نمایند و قدر ورتبہ خود را ملاحظہ کنید کہ حال

بادلہ پست ترین عباد از اہل فرقان تمسک جستہ و مستدل شدہ آید

فواحر تا علیکم یا ملا الفانین با در آیام ظهور است و حق چون شمس

فے وسط السماء ظاہر و زخرفی از دنیا در ساحن قدس مشر موجودند

که محتاج بوحی باشد آنرا قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج
 بوحی است بذلغی منکم علی وجه المرهین القیوم چه که امر طائف حول
 نفسش نموده و خواهد بود و من یفارق منه ابدًا ای که آن شخصها را
 وزیراً و نظیراً و صدّاً و ندّاً و وصیّاً و قریباً و شاللاً و در بیان این
 هماسی و باحد تم به نفسکم جمیع را محو فرموده اند این است که ذکر
 مرایا در بیان من قبر الرحمن نازل شده و آنهم محدود نبوده و نخواهد
 بود امید داریم که از رشحات سما و تقدیس مطار قدسیه بر قلوب
 غیر مکرره مبذول شود که شاید از رشحات طاهر شده بمنظر ملک
 اسماء و صفات توجه نمایند فوراً یا قوم مقصود از ذکر این بر این ^{متقنه}
 و ادله محکم و کلمات غیر متشابه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسیکه ^{قل}
 عیاً حصی بصیر مقصود فایز شده البته از شمس ابر بر آنکه در شیء علی ^{صفتی}

اِنَّهٗ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تَعَجُّبٌ مَّرْدُهَا مَشَاهِرٌ سَيَّاهِدٌ بَلَدُهُ مَقْصُودٌ مِنْ
 يَاتِي فِي الْمَسْتَقَاتِ تَالَهُ اِذَا يَكْبِتُ قَلَمٌ وَاِنَّا طَمَعْنَا مِنْ عَيْنِهِ وَقَبْرٌ وَكَبْرٌ وَعَرُوقٌ
 وَدُمَى وَعُظْمَى وَجِلْدٌ مَرَبَّيْرٌ عَلَيْهِ مِنْ هَوْلَاءِ الَّذِي نَهَمَ كَفْرًا بِاِسْمِهِ وَحَارِبًا
 نَفْسَهُ وَجَادِلًا بِآيَاتِهِ وَاَنْتَرُوا فِضْلَهُ وَاَفْتُوا عَلَيْهِ لَعْنَةُ الَّذِي نَهَرَ لِحَابَهُ
 الْآيَاتِ وَالْحُجُجِ وَالْعَلَامَاتِ فَوَجَّهَ فَعَلِمَ مَا لَا فِعْرَ اَحَدٍ مِنْ مَدْرِ الْقَبْرِ
 وَارْتَبْتُمْ مَا شَقَّ عَنَّا مِنْكُمْ الْعِطَّةَ رَدَّاءٌ لَتَصْبِرُ وَلَكِنْ اَنْتُمْ تَمْتَشُونَ عَلَيْهِ
 الْاَرْضُ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ فَافِ لَكُمْ يَا اَيُّهَا الْمُشْرِكِينَ تَالَهُ يَأْتِي قَوْمٌ اَنْ فِي
 الْكُذْبِ رَوَاجٌ وَكَذَلِكَ فِي الصِّدْقِ لَوَا اَنْتُمْ تَطْهَرُونَ قُلُوبَكُمْ وَاَسْمَاكُمْ
 وَتَسْتَشْفِقُوا لَتَجِدَنَّ رَاحَةً لَكُمْ مِنَ الْمُهَيَّبِينَ الْقِيَوْمِ قَلَمٌ تَسْتَحِيرُ اَنْتُمْ كَمَا جَرَّ ذِكْرُ
 نَمَائِدِهِ وَحَالِ امْرِ بِنِقَامِي رَسِيدٌ كَمَا سَازَجَ رُوحِي لَكَ اِنْ كَرِهْتَ خَطَابَ
 اِهْبِي كَلِمَاتٍ عَالَمِينَ وَاَقْعُ شُورًا حُزْنَ مَشَاهِرٍ سَيَّاهِدٌ بَابُ

باستماع اذنه کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب راعی اغنام
 شود بگوار فقیر بصر او لا راعی را شناخته و ثانیا سالما
 ذیاب را عرثا بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الامر از افق سماء مقبول
 ادراک نموده اید که متابعت قومی منعم اید که صد هزار مرتبه ذنب
 از آن نفوس عنده که راجح بوده چه که بقدر آن ذیاب منظر رب الارباب
 بتمام ظلم شهید شد لفته الله علیهم وعلی اتباعهم و اگر گوئید قدر ظهور
 متابعت انقوم مجرور و عنده که مقبول بود بعد از ظهور و توقف انقوم
 در امر الامر از نار محسوس شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی
 همان حکم را جاری کنش بشنودید لفتح الامر و قلب را از اشارات
 کلمات ابر حجاب مظهر سزید بگوار منبگان هوسر قدمی
 بسور خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران نماید

ان یا قلم القدم دح جینند ما اردت ان تذکر لعبارتہ تم اذکر ا
 الذر حارب نفسك و جلال بابايت الله لکيدون ذکر للعالمين
 لعل يفتح بذلك البصار الذين ارادوا الوجه في العشر والاشراق
 وما زلت اقدارهم في هذا اليوم الذر فيه التفت سابق بالساق فالذمي
 نفسي سيدة كه مبيت سنة در تعليم و تاديب و تربيت و حفظ سعي
 بليغ و جهد نبيغ مبذول شد که ذکرش ممکن نہ تا آنکه بھرت
 واقع و باين ارض وارد شدیم چند گذشت سید محمد صفہا
 از ببيت کہ و حصن حبه خارج و بمقر دگر مستقر و اخير فرامہ
 الذر لا اله الا هو در صد قطع سده ربا نيه بر آمد الان ا
 خافيه نفسہ و اشهر مکره بين المهاجرين و ارتفع الضجيج غمخانا
 و ذکر و وصف و کبر و اين عجب بالمره از جمیع گذشته خارج شد کہ

شاید حرارت جن بفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت و حده
 ساکن شده و ابواب خروج و دخول برقرارند و در مفهوم و دلیل
 حرم جمیع از اجتماع این امر مسکون در نوحه و نذبه مشغول فوهمه لن بقدر احد
 ان یدکر ماورد علینا ولن یستطیع ان یسمعا احد من المؤمنین
 و در حین خروج که نفر برابر خدمت معین شد هر نفر مخصوص از خودی
 مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و هم چنین در راهم معدوده که
 از حرکت علیه میرسد مابین هر قسمت شده و بعد کل متفرق
 شده در اماکن متعدده ساکن و این عهد در بیت و حده جاس
 مغلق الباب و مخرجی کجاب و ابد آن نفسی از اجباب و غیر معاشرت
 ننموم باب بقاسدود و جمال بقاستور و بعد از ستر حجاب سید
 محمد یا خور بست و بغض که سبب و علت آنکار این صر شد

و آنچه در مکر مشغول شدند چنانچه نفس را بدارم فریب داده که
 بیلا درود و آنچه از کتاب نمونه اند بس در امر نسبت در دیگر
 تفصیر بسیار و لیکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البته
 شنیدید بقدر ضرورت اظهار میشود که مبادا ناس از طلمات
 کذب فائیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس را سرد نام شد
 نزد بعضی رفته تفصیر امور را فراموش نمود و چون در اسلایه با و همراه
 مشاهده نمودند جمیع را تحمیر دست داد چه که آنچه عامر شده
 بحق راجع نمونه اند و هم چنین رساله‌ای در ردیه نوشته که با طرف
 برده انتشار دهند فوراً که لا اله الا هو بمشرب صبیان برادری تکلم نموده
 لوانتم تعرفون و آنچه از بزم خود در ردیه نوشته اند هر شب این
 امر ابداع بعضی لکان الناس ببصره فی ظلماتهم یسظرون و دیگر چه بشارت

مفتریات بملیک آماء و صفات نسبت داده اند و آنچه در خیر لبع
 با صد شجره ربوبیه راجع نموده انما اشکوا شبر و حزنی الیه اذ انما ^{تکلم}
 لسان لیه و یقول ہر من ماء صافی لظہر حوالی عن ہولاء المہرین
 و ہر من ذی سیف لسان یفتح بالبیان و یدفع عن فتائی شر
 المشرکین و ہر من ذی استقامتہ ینصر فی فیئذہ الایام التمر احاطتہ
 المسکون و ہر من ذر انقطاع لبعیر بعیر و یقطع عن الہین
 و ہر من ذر بصر لبعیر فی امر و ماورد علی من جنم لشیطن و ہر من
 ذر علم قلب رقیق طاهر لیکب بجہاد و بماورد علی من ہولاء ^{المسکون}
 و ہر من ذر علم لبعیر سیوف الرد و البنضاد عن وجہ اللہ الملک ^{الغریز}
 الجحیر ان یا قلم الاعققت لہ اعمی انی ما استنصرت من احد
 حین الذر حارب مع اللہ و کان حہ مع ذلک شہید و علم

و کَلِّمَ اسْتَنْصَرَ مِنْ اَحَدٍ وَ نَامُرُ بِهِ الْعِبَادَ فَذَلِكَ مِنَ الْاَبْلُوغِ غَمِّ الْاَذْوَةِ

الْفَضْرِ وَ مِنْ حَرْنِ ذَكَرَ اَنَّ اَهْلَهُ لَفَضْرٍ حَمِيدٍ بَارِرٍ رَسُوْلٍ مُتَقَدِّمِ

دَرِّ رَسُوْلِيْنِ اَصْدِيْقِيْ نُوْشْتِهْ اَنْزَالِهْ لَطِيْفِيْ ذَكَرَ اَعْمَالِهِمْ وَ ضَرِيْبِ

سَعِيْرِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ وَ اَنْجُوْهُ رَا سَبَبِ

وَ عُلَّتْ اَعْرَاضُ نَاسٍ دَنَسْتِهْ اَنْدِهْ بَايْنِ عِبْدِيْ نَسَبِ دَاوُدَ نَدِ اَرْجَلِهْ

نَسَبِ دُنْيَا وَ اِيْنِ بَرَقْتِ ذِيْ شَعْرِ وَ اَضْحَ بُوْدِهْ كِهْ اِيْنِ عِبْدِ دَرِ بَايْنِ

مَعْرِضِيْنِ چُوْنِ شَمْسِ وَ اَضْحَ وَ لَاحِ بَعْمِ وَ قَمِ كَجَمَالِ قَدَمِ كِهْ دَرِ مِجِ

صَحْرِ اَمِيْدِ نَبُوْءِ كِهْ لِيْدِ اِدْرَاكِ شَوْءِ وَ هَمِ چُوْنِ مِجِ لِيْلِيْ كِهْ اِيْنِ مِشَاهِرِ

فَجْرَتِ چِهْ كِهْ مُشْرِكِيْنِ كِبَالِ جَدِّ دَرِ قَطْعِ سَدْرِ اَرْبَابِ الْعَالَمِيْنِ بَعْمِ تَا

اِنَّهْ شَمْسِ قُدْرَتِ يَدِ هَمِ فَوْقِ اِيْدِيْ هِمِ اَرْاْفِ جِيْبِ عَطْمَتِ شَرَاقِ

فَرْمُوْهُ وَ مُشْرِكِيْنِ مَضْرُوْبِ وَ جَمَالِ اِنَّهْ اَهْوَاْ لِبِ عَمَّا حَرِيْبِيْ بَر

عرش قدرت و اقدار مستور و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود
 و این معلوم بجهت که اراده آن بود که وحدت عازم اسلام شود چون
 جمعی جزع و فزع لایحه نمودند بعضی اذن خروج داده شد و بعضی
 هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و

ابداً بدولت علیه مطلب اظهار شد و هر نفسی که بین یدر حاضر شد
 ملاقات و لاقح و الا فلا چنانچه جمیع اتماع نمود و در نفس مدینه

بگیر هم شنیدند که اراده آن بود تا آنکه چند نفر مستضعفان

حفظاً لآنفسهم و لآنفسهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا

ترجمان آنفسهم حکم بدانازل حال کدام یک از این امور متعلق

بدنیابجهت بارر قیاس نفس نمودند که لک صفت لاهم استندیم

الکذبه لعل لوان بالاشعرون فو که اکثر لاله الامو قلم حیا نماید

از آنچه عامر شده اند و اگر در بصر یافت شود از رسالت حضرت است
 که از قلم جبر و بعضا ظاهرا شده مقام و شأن معروضین میشود
 گردد در سنهٔ قمری شعر جناب لاکمچرخ و جناب سلمان سؤال
 نمم اخراجی نوشته بعد سید محمد اصفهانی بن میرزا
 و مذکور داشت میرزا علی ملتفت مغر شعر نشدند و مصلحت نیست
 این مکتوب سلمان داده شود این بند سکوت نمم بعد با حاجی
 میرزا احمد نزد اخور در بیت کلیم ذکر نمودند اخور بعد از کلمات
 لایغنیه بالاخر متعذر شد که شاید سایر اصدا شعر را غلط نوشته
 باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد
 سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نمودند ابدان نفسی شاعر
 نشده چه که در کجبات و همیه مخفی حال ملاحظه نمائید

تا مقدار معرضین معلوم شود و معذک بمصدر و منبع علم ربانیه اعتراض
 بینماید فوالذرف قامت ملکوت التقدیر علی فناء بابه که کلمه استخچه
 قلم جبار نمم اند بهمین نحو بصره و خواهد بود و لکن عمت الابصار
 احجاب الوامم والاهور و لذلک لا یلتفتون الا الذین جعل الله البصار هم
 مطر آعن الاحجاب و هم بصیر اکدید فی غیر شیء منظر و ان
 از عباد ملاحظه نمایند که ضرب بمقامی رسیده که قلم اعلی با سبک
 مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهد میشوند که سباد
 از کلمات جعلیه معرضین از جهات مسین غافر شوند و الا اگر
 فی اجمله شعور و بصیر ملاحظه میشد ابد آذر معرضین و ما نظر منتهی تحریر
 نمیشد چه که ایوم کلمه مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عند
 ناظر شوند و من صدق الذلک المقام بشهد بانه هو نظم الباهر

المشرق البصير في وسط السماء يحكم ما يشاء ولا يسئ فيما اراد
 وانه لهو المقتدر المختار واز جمله نسبت ظلم باين مظلوم داده اند
 حال در همين فقره تفکر نماييد و انصاف دهيد جميع اهل بيان
 باين عبده ملاقات نمود و چشم ظاهر دين هرگز بضر نفسى راضى
 شده لافور رب العرش لو انتم تنصفون وقد كان نفس الرحمن
 في فم الثعبان عشرين سن اسنين و مفذك ابدًا اظهار شده
 و حال هم اگر اين مكاتب مجبوله دين نميشد ابدًا اظهار نميشت
 ويشهد بذلك قل من يعرفني وكان على بصيرة نير بيت سنة
 اخور نزد اين عبده بود و احد از او مطلع نه و مع قدرت بر او و
 اطلاع مانف سره و قلبه كمال شفقت در حقش معمول شد و يشهد
 بذلك قل الاشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناسر

مقدره و بصیر یافته اند لذا با بیگانه کلمات اراده نموده اند این فیه راز
 بحر البحر منع نمایند و بر جمیع اهل بیان و غیر واضح و مبرهن که این
 عهد با صدی معاشرت در این ارض ننموده و هم چنین در ورود
 مدینه کبیر الا من حضر بنیدینا و ما حرک سائر الاعلیٰ المصعد هم
 الی جبروت الامر مع ذلک نوشته اند که نزد اهرسته ما را راضی
 نامیده اند فوالله الذر لا اله الا هو که خود این نفوس معرضه نزد احم
 نسبت حزن ایمان بسده رحمن داده اند و عند اهرسته و جماعت
 نسبت رفض حال نفسی خالصانه بیاید صدق و کذب را معلوم
 نماید و میزان حق و باطل را بصدق و کذب همین قول قرار
 میدهد اذ انیاد لسان القدم من عرشه الاعظم و یقول الصلوه
 اول ظالم ظلم نقطه الاولیٰ فی ظهور الاخر و کفر بآیاته و حارب

بنف و جادل سلطان و اشرك بذاته و احد كلماته و اعرض عن جماله
 و كان من المشركين في الراج الله من قلم القدس مكتوبا فوكته
 در هر وقت از او قاست که در ارض طا و با عراق و موضع دیگر حرف
 در اخذ این طایفه مذکور میشد آخر خود از عراق با طرف میرفتند
 چنانچه اکثر شینید و میدهند و این عباد و حده مابین اعدا
 بعمه تا آنکه از قدرت ربانی امر مرتفع شد و جمیع از نفوس
 خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمدن اول کار که بان
 مشغول شدند قطع سدره امر بود و چون خود را مخالف
 و خاسر مشاهیر نمونه تمام ارادوا بعد با طرف نوشته و اراده
 خود با اراده کرده و شیشه نسبت داده با این شیشه این عباد حکم قتل را
 که مابین این فقه مشهورت تمام داشت مرتفع نمود و در اکثر الراج

من قلم اله جاری شده التبت بنظر بعضی رسید و از جمله سؤال
 شده که مقصود از نصریکه در آیات بدلیع الهمیه نازل شده
 چیست و انزل عن جهة العرش فی جوابه این است که سواد آن
 بعینه ذکر میشود و هوذا مقصود از نصریکه در الراح منیع ذکر شده
 مظلوم اجباء^۱ که بوده که حق جل ذکره مقدس است از دنیا و آنچه
 در اوست و مقصود از نصر این نبود که احدی نفسی محاربه و یا مجادله
 نماید سلطان جلال جمیع ارض را از بر و بحر آنرا بید ملوک
 گذشته و ایشانند مظالم قدرت الهم علی قدر مراتبهم و اگر در ظل
 حق وارد شوند از حق محسوب و من صرن ذلک ان رب العلمین
 خیر و آنچه حق جل ذکره از برابر خود خواسته قلوب عبدا اوست که گناز
 و صی همدانیه و خزان جبر الهمیه اند و لم یزال اراده سلطان لا یزال این بوده

که قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و الیهما طاهر نماید تا قابل
 شوند از بر امر انوار تجلیات ملک اسماء و صفات پس باید در
 مدینه قلب بگمزه راه نیاید تا دست بمقر خود شتابد یعنی تخیل جانش
 نه ذات و نفس او چه که لازمال مقدس از صعود و نزول بجم و خوله
 بجم پس نصرت امر جمه الیوم اعتراض با حدی و مجادله نفسی و محاربه
 مع شیئی نبهم و نخواهد بود بلکه محجوب آنت که در این قلوب بسیف سان
 و حکمت و بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسیکه اراده
 نصر الامر نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه قلب خود را نصرت
 نماید و از جمیع ماسوره او را منظر سازد و بعد بدین قلوب توجه
 کند این است نصرت امر جمه که الیوم از شرق اصبح ملک
 السماء و اشراق فرسمه ابدان محجوب نبهم و نیت و آنچه از قبل

ذکر شده من غیر اذن همه بجمه بارش ایوم باید اجبار الهی باشد در
 مابین عباد ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان خود اجمال هدایت
 نمایند قسم بافتاب صبح عز تقدیس که ابد حق و حجاب او که منسوب
 باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبهم و نخواهند بود چه که مقصود
 تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بجمه و بکلمه ای جمیع عالم را تصرف
 میفرمود و لکن سلطنت بسلاطین غایت فرهم و حکمت متفکرین
 و عرفان بعارفين و حب قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته
 و بدون آن ناظر نبهم و نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبریا است
 که شاید نفوس فانیه از شئونات تراجمه طاهر و مقدس شوند و مقام
 باقیه که رضوان عز احدیه است وارد کردند و الا ان سلطه ^{سه} _{قدم}
 بنفہ لئلفه مستغفر از کل بجمه از حبس ممکنات نفسی با و راجع و نه از

ضررشان ضرر باد و واقع قلم از آنکه تریبیه ظاهر و باور ارجع خواهند
 شد و آنچنان قسم متوحداً متفرداً بر مقرر خود که مقدس
 از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله و وصف و علو و ذل و بصیر
 مستقر و لایعلم ذلک الا قلم ذی فطن بصیر انتهى معذکات آنچه
 را خود عاقل و فاعل بصیر بحق تعالی شأنه نسبت داده اند مع آنکه بر
 کلام واضح است که حق یفعل ما یشاء بصیر و بر هر چه حکم فرماید قادر
 و لیس لاحد ان یعترض علیه و معذکات فوالله الذی نفسی بیدیه که
 ضرر بصیر نفسی بصیر و یشهد بذلک قلم همه ان اتم تشهدون و از جمله
 در مکاتیب خود ذکر نموده اند که این عجب درس خواند و این کلمات
 منزله از علم کتاب حاضر شده چنانچه در احیان هر زکریا ننگ سونه
 کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بطور قلم همین نسبت را

داده اند و من قبله به صحیح رسول اله انما یعلمه بشران الذی یلحدون
 الیه اعجز و هذالسان عربی بین حال نفس در صراط ایلان و عراق
 تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فوید لهم و بما هم به یسئلون
 از بیخردان منبع این علوم ذات قدم بصره و معین این حکم نفس له
 الاعظم لوانتم من المستعین و اگر بسبب فطرت استماع نمایند آنچه
 در حین ظهور نقطه جد و غیر علما و جهال عصر اعتراضاً علیه بان
 تکلم میبوردند حال هم بهمان کلمات را استماع مینمایند فوجه یاقوم
 انزل لاکون تنجیراً فی امر و ماورد علی فی البیت ما ولدت من امی و ان
 ولدت ما رضعت و ما صرنت کسیرا و لکن ظهر ما ظهر و نزلت خصمه
 الودعی و قضر الأمر من لدرجه الوجود القوم یاقوم اسمعوا قولی ثم افرقوا
 الاصحاب و لولیدون مرا یا، اسمعوا و الارضین ایاکم ان لا ینفکم

شیئا عن نفحات تنک الایام تالیه من یجاد لها کنا من الابدان

ولا خزائن الاختراع وكان الله على ذلك شهيدا وعليم قسم

بافتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه با این

ایقوم تلاوت نمیشد چه که ناس با ^{تم} افرطرت ^{تم} اصلیه آیه منحرف

شده اند و لکن در قضی با اراد و ماضی ناشاء لا اراد المشیة

ولا مرد لقضاءه وانه بقشئ حکیم و اگر نه این بود که در این جملمت

مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کتب بنی بدرسه

حاضر شوند لیشده و اما لا شهده احد من العالمین و از جمله گذشته

که مقام شمسیت در ظهر مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات

و هم چنین از این مرآت شمس شرق سبحان لله چه مقدار ناس

چهار فرض نموده مع آنکه بسی دلائح و مشهور است که خلق مرآت

و وجه آن بجهت آن بصیرت که حکایت از اشباح و امثال نماید
 و بر هر ذر بصیرت واضح است که ظهور عکس امثال و اشباح
 مع در اول نفی نفی تحقیق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آنکه
 ظاهر است تا چه رسد بذکر مغذک باین عبارت که فرموده است
 لاکه الا هو هیچ جا باین تعلیم ننماید در رسامه خود نوشته و اراده
 منعم باین کلمات ناس از موجد و محقق اسما و صفات
 محروم نماید و این نیست مگر آنکه عبارت را در بگرد و هم و هو ^{مستغرق}
 دیده و گمان منعم که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است و الا با ^{تعلیم}
 که گذر آن اظهار شمر در وسط است مشغول نمیشد و ^{تعمیر}
 باین شده که نقطه بیان روح ما سوا خود را در یک مقام مراتب
 ناسیده و لذا مراتب فوق رتبه شمسیت است افوال الذرات لظنی

با شوق و شوقش عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک
 فقره نظر نماید بر جمیع مطالب این همهج رعاغ مطلع میشود اولاً
 اینکه آن ذات قدم بقدر آسماء خود و موسوم فرموده و کمال
 صفات موصوف چه از اعم مراتب آسما و چه از ادنی مراتب

آن چنانچه در ابتدا در احسن القصص میفرماید قوله خبر کبریا
 احمد که گذرانزل کتاب علی عبدی لکنین للعالمین سراج و آجا
 حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس و بجه لاوالله
 نمیگوید این سخنان را اگر نفسیکه بر موانع کلمه نماید و بخورد در قلوب
 صافه منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم یفعلون باربر به یقین
 دانسته که در آن ساحت قدس جمیع آسما در صق و واحدند
 چه که آن کینوست قدم در حینز که میفرماید انار تب الارباب وانا

الأرض والسموات در آن منظر اکبر این هر چه در گیر تبه بوجه و نخواهند
 بود و این بیان لائق لطیف صفا را قدر بکنده ادراک خواهند
 نمود چنانچه آن جماعت قدیم میفرمایند قوله عز ذکر قتر تنزلت
 حتر قلت انتر انادر و حن ذر منتر انتر انقلت رب ورب رب
 کتر ذی رب لا ستغفرن له عن کلینها و انزل الیه ریح من لیرای^{جصین}
 انتر حال لرب کمان بوادر جهر و ضلال که کاس ذقوم
 نشید و سبید قدس مخوم دانسته اید در نار بود محترق شد اید
 و از اهر زرف اعلی خود را شمرده اید زهر حیرت که یک آری^{در}
 حکمت بالغه رحمن نظر کرده اید و در می حین در امر مالک^{الدین} لوم
 بصر نیز توجه ننموده اید کلمات رحمن که کمال انبساط و احاطه من
 در حد و نازل شده بجهت نفس خود چنان محجوب ننموده اید

که السن عالین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمایند
 در از قلم قدس الکریم جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بقایمیکه میفرمایم
 منم ذر و چون ذر شد آنکه فرمودم نم زرب و مریب کتیر بربوب بلکه
 استغفار میکنم از این هر چه ذکر حال ملاحظه نمایند که آنجا قدم
 خود را کعبه السماء نامیدند مفذک میوان گفت که ذر فوق
 شمس است و یا مروب فوق رب الارباب فالنصفوا ان لستم
 من النصفین فالذکر جعله منظر ذاته ثم کفینته و عن و بهانه که اگر در
 این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمایند الجلب علم الاذنه بر وجه
 قلوب منفتح شود تا سیکه دیگر مضطرب نشود از سیکه فلا نزلها باکاء
 نامیده یا بذات همه و مرآت همه چه که جمیع آسمان در آن است
 مساوی لافرق بینها و کثر این آسمان طائف حول منظر نفس قدم

بجه و خواهر بود شتر امیده در این حین اگر جمال قدم شجر را کحل آسماء
 حشر و صفات علیا موسوم فرید آنه لیتقدر و لیس لأحد ان لیتقرض
 علیه لانه هو المختار و ما سواه فی قبضه الاقدار لا اله الا هو عزیز استجار
 و دیگر آنکه هر خلق را مرایا لطیفه نامیدند اگر کسی کند آن مرایا
 را جذبات حجب الامر جذب میفرماید و اگر کسی نماید درن حجب
 نازل میشود بر عین آن مرایا بخبر بر که حاصل میشود مابین آن مرآت
 و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله خبر و عز آن ان خلق مرایا
 لطیفه ان میسرها حجب میخند و آن میسرها درن حجب نیزل علیها
 غبار کجولن بنینه و بین امر تر به انوی اذا انکروا یا اطلوا لفاظلمین و این
 بیاز انقطه بیان جلت عظمت عموما فرموده اند و اگر تخصیص ناظر
 بحجاب استید جواد خطاب میفرمایند قوله عز و جل که تولى ان

مرآت اولیه در لم نزل از حق حکایت نموده و ولایزال حکایت خجایی
 نموده و هم چنین اورا علت اولیه فرموده بد فوکه که این رتبه فوق
 کفرا سماکت چه از ذات له و کینونته له و ذکر جمله و مرآت له
 چه که از قبر هر نفسیکه این رتبه را در حق رسول له قائل شده حکم بفرش
 نموده اند زیرا که علت اولیه حق را دانسته اند و هم چنین درباره او نازل
 قوله صل ذکره آنا جلتناک نبیا علی العالمین حال با جمیع این مراتب
 و وصف که فوق آن در بیان ذکر شده اگر العباد بالله از حق ^{راض} عباد
 نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر بصر منیر ملا ^{حظه}
 نماید کفرا شیارا در بیان کفرا سماکت حسی نامیدند و لکن لا یقتلها
 الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همهچیزنداشند که اوصاف
 منزله در بیان مخصوص نفس درین نفس بوجه بلکه در قدر ثابت مادامیکه

در ظن حق مستقر باشند و بعد از خروج هر محروم و ممنوع و هم چنین

در رتبه جناب قدوس روح الهی فداه میفرمایند عز ذکر که بعد

بهشت و احد از مرآت که بر مقعد خود بوده و از شدت نامحبت

او کسی قدرت بر قرب بهم نرسند انتهى

حال ملاحظه نماید که بهشت و احد از مرآت لایزال

نفس مبارکشان ذکر فرموده اند قفرو ایا اول

الافکار و در این بیان کلمات علییه مستورا

و این عبه مذکورند بهشت خوفا من نمود لظلم و

فرعون اکبر و هم چنین در جمیع مقامات

از قلم عز نازل که مرآت بنفله تحقیقی

نداشته الا بتقابلها با شمس و شمس را الم نزل و لایزال

۱- هر که در این شکر و تسبیح
 ۲- تصدیق است فقار عنایت
 ۳- شکر از جلاست شمس حقیقت
 ۴- شکر از جلاست شمس حقیقت
 ۵- این کلمات خلقت الانبیاء علیهم السلام
 ۶- علیه السلام کانت صافیة من جن ذلک
 ۷- علم اکبر چه که بر این است
 ۸- که مرآت از برافزاد شمس
 ۹- شده آنچه در شده و اگر

واحد فرم هم نه واحد کلا باین ۱۱

موسوم نغمه هم جز ذات قدم را در مظهری

مع ذلک نوشته مقام شمسیت تحت آینه

مترتین است و موس از مرت شرق میشود

فردی یا قوم با لفظ عن اهورا که در زمین قبل

تغیر نماید بقیقین شهادت میدید که

این اقل از هر صرف و بغض حکمت ظاهر

شده قسکیم یا قوم باله اندر خلقت و سوگند که

اول بیان فارسی ملاحظه نماید که میفرماید

اگر مرات بگوید در سن شمس است در نزد

که شبح اولست که میگوید انتری مفذک نوشته که

شمس است اما در آن بجای این خضرت

بفصلی چه در میان شمس و دیگر

نمذ در عین الذی قدس له و من فتح عین

فواره کشیدند که در شمسیت

شمسیت شمسیت

لا اله الا الله و کون حاکم در

انیمقام نهم

العاقبت

بقیه در صفحه بعد نوشته شده

که مرآت فوق شمس است و شمس در نظر مرآتند فی الله یا قوم من هذا
 الظلم الذم و رد علی جمیع القدم من الذم یفتخر ان یقوم بن یدیه فلما اشتد
 اسمه کفر بالله المبین القیوم و چون ظهور قلم عالم بود بر آن سیکه مرآت در
 ظهور بعد دعوی شمس بنماید لذلک این حکم از قلم عرصه دریافت و تقدیری
 در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علوشان خود
 جسته و بر بیخ و معدن و منظر و موجود و منزل آن معرض شد فبعدها
 للقوم الظالمین و هم چنین خود را شجره عظمت نامیده فولسه جمیع این کلمات
 نظر بان است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عند که محسوب
 شوم من شجرة التریغیر لهما ان تقطع و تلقرف النار الابان یتوب الاله
 و یتخفف عما فعل و یكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از
 مهاجرین این ارض و چه از هر فطن بصیر که بصیرت در امور ناظرند که این

کلمات غروریه از سان مجھولہ کذبہ شرکیہ جاری شدہ مگر انہ چون
 این شمس بدیع ابدع اعلا الزائق فجر بقاطح و بنغمہ انا حرف افق الاب
 مابین ارض و سما و ناطق دینہ لذلہ تعجیب منحصر و من حیث لا یشر بان
 کلمات کعلم کردہ کہ شانے فوق شان لہ از برابر خود ثابت نماید
 و ہذا لن یکن ابدالاً لان ما حوزہ مخلوق بامر و منحصر بارادہ و متحرک باذنہ
 و ما بعدہ الاعسب و رعیتہ و خلقہ و برتبیہ و عباہم ہر یون فوق شان لہ
 شان لیثبتہ احد لفسہ و انہ قام نفس لفسہ فی علوفہ مقام الذی
 لالہ فوق و لا تحت و لایمین و لایسار و لا امام و لا خلف و انہ قد
 خلق اجہات لامن جہۃ بمشیۃ و الاشیاء لامن شمال بارادہ
 و انہ لخالق کلّ شان و منزل کلّ امر و یحق لدونہ بان یفتخر بنفسہ
 و انہ لا یفتخر باحد من الموجودات و انہ لہو المقدس النزه المقدر ^{لطہ}

از قوم بشنویند ندایم را و بر جهانم وارد نیایید آنچه را که در حق الوارح
 ممنوع شده اید تا که این است به قدرت منبسطه الهیه در احوط
 فرموده که حنغ فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت
 ربانیه در بر اعلی سدره مخزنا صدیه تفسیر می نماید و این است قلم قدم
 که در ایام ولیای سجاد و معارف آل مراد و جبار و ساریست
 و این است مخزن لسان حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لا یزال
 در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم
 ننماید و متابعت هر نفس بصری را واجب بشمرید و فهم چنان
 در رساله خود مذکور داشته که به محض دانستن چند کلام و عبارت
 فهم این دعویها منحصراً و مقصودش از این کلمات منزه فرقه این است که
 قدس صمدانی بوده فوالله تفرّد بالقدرة و الاقدار که در حق لیالی

و ایام شکر آنکه معلمین اطفال را حروف بجایه تعلیم می نمایند بهمان

قسم در تعلیمش جهد منح منبذول شد فی نهایت قومی لعلیون

ما صفر حده و حقر شأنه و کثر غرور و کبر قوله و این بر هر ذی بصیر

واضح و مبهرین است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد و از جمله

نسبت داده که این نسبت نقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده

و حال آنکه این عمده ناطق است در مابین سموات و ارض باطنی

انانسه و ذاته و روحیه و هیكله و بهانه مفذک چگونه میشود بان

جوهر اعلی و سازج ابر روح من فی محاکم البقا فذلک بغیر رضاء

تکلم نمایم بار بعینه مشرک فرقان که در اول فخر ظهور نسبت

در این طیفه رسول پس حجت ندارند که شاید باین فرخرفات عبارت را

از عرفان نفس که فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه گفته و می نمایند

لا لافیه که علی المفسرین با سینه جمیع عالم آثار بدیعہ احاطہ نمود
 و جمیع لہر بیان بر این شاہد و گواہند و معادل منازل فی السیاس
 از اینطور بدیع نازل و از لہر بیان نفسی نہ کہ اثر لہر نزدش موجد
 نباشد و من حدیث ذلک آنچه در این ارض موجد کتاب از تحریرش
 عاجز ماندند چنانچہ کثیر بسواد ماند مفذک نوشته بہ حجر و عبارت
 فہر و چہار کہ این دعویہ نامومہ ہا حال شاہانصاف دہیدہ قولیکہ
 کہ بشر شمس در وسط آسمان مشرق و لایح و واضح است
 مفذک بچہ جہت و عبارت لقلم نومہ اگر چہ فرجہ الذی
 لا الہ الا ہو کہ این عہد ابداً ارادہ نہ داشتہ کہ آنچہ از سما مشیت بدعا
 نازل میشود بلاد اشتہار یابد چہ کہ نظر سطر بسیار قلمبر مشاہر میشود
 کہ قابل ملاحظہ آثار لہر باشند لذا لزال مستور شدیم و چہ مقدار

از آیات الهی که در عراق نازل و جمیع در شرط غرضی شد و حال سعاد

صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چهره

بجلد چه که این امر که مستحق بخود نمائی بوده لازال این عبد از او

مقدس بجه و خلد هر لبو و چند مرتبه بعضی خواسته اند که آنچه

موجود است مجلدات بنوع باطراف ارسال دارند و هنوز اذن

داده نشده چه که هیچ یک از منظر الهی بنفیه سببتر است ^{مورد} اینگونه

نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فراه خود بنفیه عتبا ^{مورد} این

نفرموده و فرموده اند که بعد با حسن نظم منظم شود و نیز باید ^{ما کرده} عزت

فقط بل من نیز الی نظم بهاء حسه و شکر رب فانه لظهر ولا مرد له من

عند حسه فی البیان نهی و هم چنین از قیام رسول الهی که بعد از ارتقاء

آذات قدم قرآن جلد شد و من قبله در خبر و با آنکه آیات

عز قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبیه

جسته اند و چهار کلمه تعبیر نموده اند چنانچه اعمال صحیح در سینه قبر مستعد

از قلم عز صدر یافت و مفذک ارسال نشد مگر یک سوره که

بسوره حج معروف است هرگز این عجب در اشتها را میبونه امور اوقا

صرف ننمونه و نخواهد نمودش آن نزول شأن حق است و انتشار

شأن خلق و آنه لنا شر امر بید النا شر است من ملائکه المقربین

لا بد از خلف سر اداق عصمت ربانی عبار مرد و ظاهر شوند و آثار سه

را جمع نمایند و با حسن نظم منتظم سازند و هذا تم لاریب فیه و دیگر

آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت بنقطه بیان روح ماسواه

فراه داده اند نه الذب صراح و حینند سیر و نقطه البسیان منهم

و من کلماتهم و کان لهم یشره نه لک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار

باسماء افتخار نمایند و اله الذر لا اله الا هو که مشبه این نفوس در ابداع
دین نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه ^ع در کتاب

بیانند و نحو تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخور یک حصه

از خطوط و دوائر و هیا مگر که نخط نقطه اولی بصبر نزد اخور فرستادم

و پیغام منوم که چون تو بسیار مایلی که بعد از عرض از حق باآثار آن

افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیا مگر را بجزیه بعضی از

له هر دیار مختلفه ارسال دار و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزد

حاضر مشیو انتشار دهی چنانچه ایوم بهمان عمر مشغول و بلکه بعضی کلمات

مجموله خود را بان کلمات منظم ساخته لغیر نزل بها اقدام لغایت

بار را در عجل از انیمت چشم بردارید و دل را مقدس نمایید

چه که ایوم فضیله ظاهر شده که در یک یوم ولید اگر کاتب از عهد بر آید

معادل بیان فارسی از سماء قدس ربانی نازل میشود و کذبتان
 الآیات علیسان عربی بدیع فاحضر و این ید العرش لشهدوا
 بعینکم و لاتقا سوا کلمات لهم بکلمات حزنه و لاتکونن من المرین
 علی بصیرة منیره یا قوم فاشهدوا و لاتفتنوا الا حزنه و لاتکونن من المرین
 شهد له انه لا اله الا هو وان نقطه الاولی عبده و بهانه کذبتانزل من
 قبر من قدم له القی لعظیم و اگر بمغز بهمین یک آیه تمامه فائز میشدی
 ابد از صراط اعظم که محتجب نمیشدی چنانچه الیوم کثیر از راه بیان
 شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسنند اذا تسود و
 و تضرب قلوبهم و تنزل قدامهم و يكون من المتوقین تالمه الحق هیچ
 عملی نزد حق مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطر فطوری لذلک الکرین
 و لکر اخین و دیر آنکه در سدا افتخار نمودم در جناب طاهر و عظیم باوند عن

شده اند اگر چه این عبد افتخار باین گونه امور را مستحق و معدوم
 بخت می شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در نحو
 شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن است ذکر شده
 چه که کمینزات حروف با صلها و امر بقول بیعت بهم و خوا
 بود حق را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفس و با نظر من عند لا
 فرماید چه که در دلیر بابت ^{الله} الیه محکم بوم و خواهد بود و در سبیر
 به نسبت الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهد میشوند و غیر
 بالغ لذا این عبد ذکر مینمایم که آنچه از کلمات الیه که مخصوص این ام
 نازل شده خارج از حصار این نفوس بوم و خواهد بود و اگر ناس
 بصیر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان عبرت است نه جمیع
 را کافیرت که میفرمایند آنرا ناصی فی حق الابرار و آنچه الیوم از رفت

ابر ظاهر ولائح و مشرقند و حینه بیع و سیر کفر یا بقول و تیب
 به اخلاق اجمین و من دون ذلک شهادتیه در الواح ذکر فرموده اند
 و جمیع البقرات ان امر منعم اند دلیل واضح لمن کان ناظر العین له
 ربّه قوله تعالی شهد له انه لا اله الا هو وان نقطه الاولی عبده و بهانه
 و این آیات دلیله است واضح و برانیت قاطع و لکن لا یزید التوهمین
 الا خساراً چه که توهمین جمیع آیات را بوجه تفسیر نموده اند و هم چنین میفرماید
 عز ذکره و انما العرش الهباء باسحق الاکبر قد کنت فوق مطلع یاقوته
 السیال فوق الطور و مقصود حق در این آیه منزلت مبارکه اگر تکرر و د
 بر عکس طور ارفع ارفع اقدس مطلع می شود و هم چنین میفرماید قوله عز شأنه
 و لقد خلقناهم فی حول ذلک الباب سجداً من ماء الاکبر محمد آباله من الوجه
 و حیواناً بالثمره المقصود و قدره له سفناً من یاقوته ترطبه احرار و لایر کب

فیما الا امر البرساء باذن همه الطی و هو همه قد کان عزیزاً و حکیماً
 حال سخن یا قوت رطبه عمر آء بر بحر کبریا ج در و س ریت ار
 لمر بها منقطع از ما سورا شده در فلک احدیه و سفینه عز باقیه
 در آید و راکب شوید که هر نفسیکه تمسک حبت باین فلک
 عنده همه از لمر اثبات و نجات و علین و رضوان مذکور و هر که
 نمود از لمر ناره و هلاک و سجن و ناره و محسب زینهار دین را بدینا
 مدهید و یوسف عز احدیه را بالا د دنیا و آخرت مبادل نماید
 عنقریب آنچه مشهور منقول خواهد دید پس کمال جد و اجتهاد ^{نظیل}
 رب الایحیاء بشتابید که ممکن امنی جز ذلش منعم و بخوابید و
 قوله عز کبریا و اما لظلام فهو من ناره الشجرة انخضراء الموقدة من ناره
 العین تصفرا قد قتلناه فی مکیه المرء لما قد قدره فی کتاب خطا

من ابویه فحشنا ان یرحمها خدای العالی فی جمیع البهائم طیفیا بلا علما
 حال بسی واضح است که قدر بر این جمیع نظر انوار ابر طیفیان نعمه
 بشائیده جز علم همه احدی آن نه و کاشش لطیفان و استبداد کفایت
 میبوند بلکه در هر حین در انهدام بیت همه و حرمت مشغول بوده و خواهد
 بود و لن یکن قلبهم الا بشرب دمی بعد الذر خلقناهم و حطناهم
 لاعلاء امر و نصرت جمالی فلما اشد ظرهم و وجدوا الاطمینان من
 انفسهم قاموا علی قتله بطیفان عظیم فلما بلغت الازک المقام لالمنه
 عن خلف سرادق البقا ان یاقم الاعلی لا تجعرا مرک محمد و ابذر
 من ذکر قدر نامه قد زال البیان ~~و لا یصح ان یحکم کلهم لامر~~^۶
 البدیع المنیع و لولاک ما نزل من ^{حرف} البیان و لا صحائف عزیز کریم دع التو
 لان الذین هم ما آمنوا بک اموات غیر احیاء لا یسمعون و لا یعقلون

ولولیع علیهم کلمات الاولین و الآخین و الذین اجاتهم الله بک
 اولک فی حبیب قرئوا کثر الکتاب ولن یحتاجوا بشیء سواک لان
 ظهورک بنفس جملہ صحتہ علی العالمین فلما سمعت اللذاکتفت
 بمارقم من اصبح قدس منیر بار آیات عز احدیہ در این اسم
 و ظهور زیادہ از آنست کہ احصا تو ان نمود و مفذکاب این همچ رعاع
 این اسم مبارک را بارض طاقتیر نمومند چه کہ حضرت اعلی
 روح ماسواہ فداه او را ارض بہاء نامید و انقدر شعورند آشته
 کہ ادراک نمایند کہ مقصود حضرت آن بوم کہ اخبار فرماید از ظهور عالم
 مقدس در آن ارض ای ارض میشی علیہ بہاء و سکن فیہا ذالاسم^۶
 المشرق المنیر چنانچہ این اسم مبارک را در کثر مراتب اسبق از کثر اسما
 ذکر فرمودند و ہم چنین در دعا قبر ملاحظہ نمایند کہ اقدم اسماء

این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انی استسئط من بهائم باهواه
 و هم جنین شهور که با سماء جدید نامیده اند اول آنرا با این اسم فریب
 فرسودند و در هر شیء اگر ملاحظه نماید حسن آنرا با این اسم مذکور
 نموده اند و مع ذلک ملاحظه نماید که بغضا بچه رتبه رسیده که این
 اسم مبارک را بارش تفسیر نموده اند که ذرّه من ترا بها خیر منهم و
 من ذراتهم و حقایقهم فاف لهم و بما فی صدورهم من نار آتش
 و البغضا و یحرقون بها میقتل حین و لا یسحرون و دیگر جناب
 قدوس جلّ شأنه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسا
 درشته و ابد این عبد اظهار ننمده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده اند
 تصریحاً من غیر تأویل تلویحاً قوله جلّ شأنه و اذا اطهر الرب سر اس
 افق البهائم فی ارض او اذنی فقد کان ذلک الطلقة التی رمت من

نقطه الباء طرزیاً و اذ اقامت شموات استجذبتیه بالسطر بالسر السطریة
فذلک من امر الاله العما قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه الآن
موجبات و جمیع در ذکر این امر با صرح کلمات شاهد و گواهند
فورس العرش و العما که حیما مانع است از ذکر این کلمات چه که این
عبد لازل اراده نمم که بکلمات قبرشانی از بر سر خود ثابت نماید
لان شانی شانه و آنه مشهور فی وسط السماء الاستقلال و ما من
ذر لجر الاوقد لثمد و یرور للعیالیس له من نصیب قدره شانی
شانه و قدرتی قدرته و سلطان سلطانه و ظهور حجته و ما جبر من قلمه
بر که فی کل آن ظهور حجته و ما جبر من قلم بر که و لکن نظر بخط عباد
نابالغ تحریر موی و از جمله نقطه جذبیه جنب طایفه عباد که لاله
مدتها با این عبد لیس و آنی لغای این غلام بلا ملک دنیا و آخرت مبارکه

نمنمو و ما را در است ان تفارق عنتر اقم من آن ولكن قضی ما قضی
 وجه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرسوم از جمله در وصف
 نقطه ابر غیر گفته گر بر اندازد به از رخ نقاب صد هزار همچون
 ازل آید بید و هم چنین در حزن این عهد هم بسیار وصف نمنمو و ذوق
 جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ما سوا فدل که در این امر
 بدیع نازل شده و از نظر مستر گشته از خدا بخوابید تا بان فائز
 شوید فوالذ نفسی بیه که اگر در عمر جمال الامر الیوم از استیون و لای در
 کتاب خود ذکر فرست و تمسک نم حُبت که باین اولی سبب رضلا
 خلق شو هرگز این عهد باین اولی استدلال نمنمو بدرای عیلا ندای علی
 اعلا در ظهور اخر او بشنید و جمیع این دلایر را از قلب محو نماید چه
 اگر کلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدیع را باز تمسک جوید

ابداً بگویم عرفان طلقة رحمن و سلطان امکان فائز نخواهید شد
 بلکه ناظر باشید بهمان محترم نفس نقطه اولی عبودیت بان اتیان فرمود
 و امر خود ثابت نمود و هم چنین از قبر آن جلال قدم محمد رسول الله
 و من قبله ابن مریم و من قبله حکیم فوالله نفسی بین که یک حرف از
 آیات همه اعجاز است نزد این عبد از کثر من فی السموات والارض
 و اینکه ذکرش که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات
 و اسماء و صفات نشوید این حکم است که خود نقطه اولی روح مالوا
 فذل فرسهم و معصوم ان جلال الامر انشیه مباد در حین ظهور این بیان
 بمتر این فرقان با حدیث و روایات تمسک جویند و مبطل و موجد
 و منزل آن اعتراض نمایند بار اگر قدر در این ظهور ابداع انفع نظر
 نمایند بر بار را که مصلح مطلع نشوید و مشاهد نماید در اول ابداع تا ^{حین}

چنین ظهور ظاهر نشده اگر چه نظر بعدم استعدادهای اسباب منع
 هم موجه لیفصیر به اجزای عن العرض والروح عن الطین تا که در حق
 الیوم اگر ذره از جوهر در صد هزار عن سنگ مخلوط باشد در خلف
 سبقته لجر مستور بر آینه دست قدرت الیوم اول ظاهر نماید و آن
 ذره جوهر را از او فضا در آن در قوم نسبت که در هر سو یک
 در روح که در او مترازی و جذب که از افق مشرق جمال رحمت طالع
 سر از ذره نفس دور بردارید و مشاهد کنید که چه ظاهر شده در
 ابداع زینهار گوش بجز خرافات قوم مدهد چه که الیوم اگر سمع ظاهر یا
 شود عیشند از این طایفه آنچه را از این فرقان مرشید و آنچه
 از اهر تدریه در خبیر آسمان منقوش و من در عقل بلکه همان افعال البینه
 بصبر ظاهر و باطن مشاهده نمایند چنانچه الیوم که نفس حق محاربه نموده

و استکبر علی ما خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از

لهی بیان و چه غیر آن چه عبود و چه حُر چه سیاه و چه سفید این عبود مطیع

است حرفی ندانم حال ملاحظه نماید که این سخن بلا در وقت میگوید

که در همان حین به محاربه با جمال له مشغول است و در کمال عراض

معرض حال تفرنگند و ملاحظه نماید در محبت حق چه لیم

و عدالت ظهور حق چه این ظهور با این ظهور که اندازش عالم را حطم

نمونه از آن معرض و بر قتش استیکم و بعد با سیمکات مشغول شده

لا عبر تو هم ناس من اول ظهور که علی فرقان بسجده ببردست و در کمال

خضوع و خشوع در معابد بعد از مشغول و نشان از اظهار در سینه که چون

اسم حق مذکور میشد بر سجده استند و کمال خضوع و تاضع سینه در

همان حین که اضع و خضوع بر قتش نشود میارند و حکم صل ایان در

حقیقت جاری نینمودند و بزبان مستکرم چگونه میورد ما معروض از حق
 باشیم و حال آنکه شب که مر بعبه ایم و روز؟ از حق سائیم هر
 وقت ظاهر شو مطیعیم و منتقاد حال معروض بآنکه فوالله الذر لا اله
 الا هو را سر نظر نفس حق را بسکین بغر و فحشا و سفید غدر و بغضا
 قطع نماید و در آن حین با کردن خاضع با بیکیه ناطق در حق هر وقت
 ظاهر شو من مطیع فرجه یا قدم هزار انا بالغ یافته که با بیکیه نه با یا
 لکلم نماید و انقدر شمارا ستونم یافته در حقیقت در جمیع ظهور است ظاهر
 عن فتور بر قتلش داده و در کار حین به محاربه با جهل مشغول و معذ
 باین احوال لکلم نمم حسرتا و افسا علیکم بما غفلتم عن الذکر کان الظاهر من
 کل ظهور و اشتغلتم بالذکر فرجه که انتم مطلقاً علیه لتتفرن منه افس
 منازل و نسئله بان یغفر بین و بین و لیکم الارض الکریم علیها

عن حبس هؤلاء الفاسقين او سكر في ديار فرس وانه لذو فضل
 على الصبار وانه لعن كافر شي قد ير بگوار جهر نفس مجبور على هرا
 و چون نمنه لاج و تدبر فان او اليوم فآز نشه بلكه اوله با جمع
 صح و بر این در عالمه الصاطه نومه از راه ایمان نیشهر سفد ک کله اش
 تمش حسته اراده نومه در ایام برای نفس خوب است کسر تاله رکن
 اذا یلذ بکم کافر الاشیاء و لکن انتم لا تشرون مشر ماخذ مشر
 لهر فرقان است که بقول رسول ریاست خود ثابت نومه و بر عرا
 عزت و حکم جاسر و نفس او وارد آورده که هیچ بصر در ابداع
 ندین و ادراک نومه لرست غیر نفس و بود از سلطان معلوم
 چشم پوشید و بود بود تمش حسته که همین ذلت تور کافه است
 در انکار نومه که آیا آری که بان دینت ثابت شد و با و افتخار منجالی

وازبرار خوشان ثابت مستگیر و مع ذلک شاعر غیبی اذالم من
 لکشان عندکمه الاکشان الذینهم اعضاء العبد ما آمنوا و انکروا
 بعد الذرا عتر فدا ان انت من اعرافین تا له الحق محرروح الا
 راسه عن فصلک و انک ما استشعرت بذک و کننت من اعرافین
 و جلسن حدیبات الغرافات علی اتر ما من ظلمک و انکس کون فی نفسک
 من افرعین تا له الحق نوح کثر شیء فی نفسه و سبک و کننت
 غفقت و کننت من اعرافین و انت الذی تذر المحبوب بلک
 لتشبهه علی الناس و تقدر محبوب الاولین و الاخرین لو یفتح له
 بصرک لتشهد بان لظلمک قد علق المحبوب فی العود و ترمیه فیه
 حین بر حر حرک و البغض انتم بهام الغر و العناد تم برصاص الاعراض
 و کان لهم مع ذلک لشود و علمهم اذ انی نوح صخر فی الافق الاعراب و سبک

الروح في ارفق الابهر ثم العظيم عند صدر المنور ثم عيون النسيين
 والمرسلين امرت بهم غرور اقر من حين لشعر آسر درخو
 وافصال نحو لغز ما گیرم بر آن گروه نابالغ امر الله را مشبه نمود
 وجمع هم ترا من حزن لهم ساجد شدند چه نفع برای تو حاصل
 لا فرب العالمین جز خیر آن دنیا و آخرت حاصلند آفته و ندارد
 و اگر الیوم بر سر بر باقوت جاسر شور عذرهم بر ارض بودی کس فرموده
 اگر بسبح فطرت سبح ناله میشنود که همان رضی که بر او جاسی پناه بود
 بخدا از تو و میگوید از غافله بچه محبت و دلیر حق خود و ناسب میماند
 و حق من له الحق و به حق الحق را انکار میکنی فاف علیک و علی الذین هم
 اتخذوا لانفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشود دیگر جواب
 قتلش قیام نمود اگر خیر است سنده در حفظ آد سعی نمود مع آنکه عالم بسهم

بما فی قلبک و اگر آن اراده میفرمود مریض بودی مفلک قلبه نشدی
 و با طرف عالم نفس خود را بحق نسبت داده ای تا له نسبت در این قلب
 مگر الاز تجلیات فخر بقا و بر نفس راضی نه ان یا اخر اسمع نداء
 هذا الذر وقع من ظلمک فی هذا البئر الذر لن یکن لهما من قهر و کان
 قیصر مرثوشا بدم صادق من غلک و فی قهر البئر نذیر و یقول
 یا اخر لا تفصر با حینک کلا فصر ابن آدم باخیه یا اخر اتق لهم
 ولا تجال بایات و لا تحارب بنفسی ولا تقتر الذر بحبر صدره محلا
 لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضر و کان ان یحفظاک
 فی غیر الیام و الالیام و فی غیر یوم و الیوم یا اخر تالله الحق ما نطق عن
 الامور ان هذا الاوحد یوحی علمه شدید الروح عند سده المنتهی
 تالله یا اخر ان هی من تلقاء نفسی بمر من لدن عزیز حکیم

كلما اقبلت اليك لئلا تحدث من فتنة لفتتن به لعل حفظاً
 لا امرت بك تاله رسميت نحر رمي الشقاق وكلما تقربت بك لعل
 تسكن بذلك نفسك فمت علاً بالتفاق وشهد بذلك اركان
 ان انت من الكسرين تاله يا اخي كلما كنت صامتاً عن بدائع
 ذكر رب روح القدس فانزع عي امر وروح الاعظم لتقطن عن
 رقدروا تقطن باسحق بين السموات والارضين ان كان هذا زبني
 فلت انا اول من اذنب فقد ارتكب ذلك الذنوب كما لو
 من قبيل ثم الذر ثم بعض في ملكوت الاسماء ثم به حجة في جبروت لقصور
 ثم بان في المد الأعلى ثم في الكهيم في هذا السين المقدس المبارك العزيز لم يرفع
 يا اخر فانظر في كتب النبيين والمرسلين ثم ما في اياتهم من حجج لهم
 وبركته ودلائله وآثار وطلاوته وآياته ثم النصف في حجة ولائكن

من الذين هم ظلموا نفسهم ثم استظلوا اليد خذوا الشكر والرب
 في قلب المؤمنين تالله لما عرف احميد بانك قدمت عليه ولئن تسكن
 نار احد في صدرك خرج بنفسه واوله وولد ودفن بتيا اخرى
 وعلق على وجهه باب الدخول واخرج وكان فيه لمن اكلين
 وسفك لك انش يا اخر ما سكت في نفسك وكتبت ما كتبت و
 ارسلت ما ارسلت تالله ان اقلم بيمينك ليجر على ما ذكرت
 وبما اقرت على احميد تالله بذلك ضيقت وستر وجهه ربه بين
 العباد فوف تشهد وتري وان تكون حينئذ لمن الغافلين اذا
 قم عن رقد نفسك وهو يك وقص شارب احد وقلم اظفار
 البنفساء ثم تطيب من طيب الوفا ثم غسل بمياه لقدس
 وضع وجهك على الارض خضوع وخشوع وانابة ورجوع محبوب

وقرأ ربِّنا في حنبلي في هذا الليالي والأيام
 وكنت غافلاً عن بدائع ذكرك الحكيم إذا يا أكرمنا رفع الحجاب
 عن بصرنا عرف نفسك واقوم بشأنك ونقطع عن سواك

واقبر الي و جهك الكريم ثم اجعل من عبداك الذين جعلت لهم
 مقعد صدق عندك ثم ارزق من تسيم عنايتك وكوثر فضلك

ثم احقق لعبداك المخلصين الذين ما التفتوا بالدينا ولا برياستها ولا بما
 فيها وعليها واقطوا بأنفسهم واموالهم في سبيل بارئهم وكانوا من المنقطعين

ار رب لا تدع عن نفسي ثم خذ يد سبيد قدرتك ثم انقذني من عورات

النفس والهوى ولهبها واشتغالها ثم اجعل لك النار على برداً وسلاماً

ودعاً وريحاً ثم اكتبني من عبداك المنقطعين ار رب وقدر لخدمتك

وتبليغ آياتك ثم اجعلنا صراً لا مرك وحافظاً له نيك وناطقاً

بتناك ومطلنا بديع ثلثك افضالك وكرامك وانسانت المقته
 على ماشاء وانك انت اغرير لكريم امر رب لا تحيب من تملك
 بجبر عنيتك ولا تطرد من علق سبابة الرب على جبر جودك و
 افضالك امر رب لا تحجز عن منبع رضاك ثم ارضى بالاقرار بما رضيت
 ونزلت عن غمام فضلك وسحاب عزك من انك العطي فقصر الاحوال
 وانك انت اغفر الرحيم امر رب لا تعجز عن قميص الانصاف
 ولا قلب عن برد الاعرف بنفسك الرحمن الرحيم امر رب فاجبر قدي
 ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتني به فقصر ايامك والوجهك وزرك
 وكتبك وانفارك وصحى كف قد كره المنير امر رب فاجبرناظر الى شطر
 موافقك وراجعا الى بحر غفرانك فلا تعجز عن جبر شانك وانك
 انت لعل على ماشاء وانسانت المقته مع ما تريد وانك بان لا انكر

ما حَقَّقَ بِهِ اِيْمَانِي وَثَبَّتَ ذِكْرِي وَرَفَعَ اسْمِي وَبَعَثَ كَلِمَتِي وَخَرَجَتْ حَقِيقَتِي
 وَكُنْتُ مِنَ الْمَوْتِيْنَ اِرْرَبْتُ لِاِحْرَامِ مَنْ وَقَفَ تَلْقَاءَ مَدِيْنَةِ رَحْمَتِكَ
 وَتَشَبَّهْتُ بِذِي اِحْسَانِكَ وَفَضْلِكَ اِرْرَبْتُ فَاَجْعَلْ لِي كَلِمَةً مِنْ عِنْدِكَ
 لِاَكُوْنَ مَتَذَكِّرًا لَهَا فِي الْعَشِيِّ وَالْاَشْرَاقِ وَصِدِّقًا حِينَ كَلِمَتِكَ تَنْطَلِقُكَ
 لِسَانِ الْمَطْلُومِ فِي قَرَابَتِكَ لَعَلَّ تَقْدِيْرِي لِي شَطْرَ الْاِنْصَافِ مِنْ سَبِيْرٍ اِذَا
 سَخَا طَلَبَ لِي قَدْرَهُ الَّذِي رَيْبٌ عَنِ شَطْرِ الْعَرْشِ وَجَعَلَهُ رَسُوْلًا مِنْ
 عِنْدِ عَمَلِ الْعَالَمِيْنَ لِاَنَّ لِي سَجْدَةً فِي سَلْطَنَةِ الْاِيْمَانِ مِنْ رَسُوْلٍ لِي رَسُوْلُهُ
 اِلَى الْاِحْصَاءِ بِبَشَارَاتِ اَمْرٍ وَجَعَلَهُمْ مِنَ الذَّاكِرِيْنَ وَالْمُسْتَبْتَرِيْنَ لِاَنَّ
 وَقَعَ فِي سَجْنِ الذَّرِّ الْفَطْمَتِ عِنْدَ الْمَلِكِ الْمُرِيْدِيْنَ وَاِرْحَبِ الْقَاصِدِيْنَ
 وَمِنْ حَزْنِ السَّجْنِ فِي بُرْجِكَ الذَّرِّ مَا طَلَعَ لِقَعْنِ الْاَنْفِ الْمَحْصِي
 الْعِيْمِ رَجْبِيْرٍ كَذَلِكَ قَصُّ لِي مِنْ قَصْرِ كَقْتِ بِلْبَانَةِ الصَّدَقِ الْمُسْلِمِ الْعَلِيْمِ

الایمن لر نسیم صبا چون قاصد ملاحظه نمیشود تو بر یکجه تمیص بها
 از رضوان بقا بر مریدین از جسام مرور نما و به بینات روح و آیات
 ظهور جمیع آنگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من عم الارض
 و تعلق بان پاک و مقدس شده بفرس عظم راجع شوند و لکن
 لر نسیم بانقطاع تمام مرور نمائید اگر ضرر عالمین بر تو وارد شود
 باشی و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد تو توجیه نمائید چه اگر از جهات
 و بغض و درد و قبول و سکون و اضطراب جمیع من عم الارض مقدس
 نشد فکر بر این تبلیغ این امر منیع و فائز بجز آرزو بانی مؤردر لذلک
 یا مگر کن رب لکن من اعطین بکوار اجاب و اروا لالباب
 آخر قدر نظر بلا از توجیه بدینا و شئون آن مقدس نمائید و بدین
 بصیرت در امورات ظاهری و شئون لامعه که از شرعش اظهار

و هویت ملاحظه نموده نظر نمایند که شاید در این ایام که سگر
 غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده و بلا بدین حدیه
 اکثر کشیند و از بدایع رحمت نیز و الشرح صوم نمایند که مبادا
 نفوذ بانه از مقصود اولیه رحمانی موجب گردید و از سر صفین در کتاب
 رب الارباب محبوب شوید من چون آنکه شاعر باشید فنغوز بانه
 عن ذلک با اولی الارباب جمیع انبیا و رسذناس را بسبب
 چهار رهن دعوت نموده اند چه که این مقام عظم تقاضای همه خواهد
 بود قدر ملاحظه نموده در ارسال بر الاهی که بچه سبب و جهت این
 هیاهو اصدیه از غیب بعرضه شریف آمدند و جمیع این بلا و وزر ایا
 که مشینید اید جمیع را تحمذ فرموده اند شایسته است که مقصود جز دعوت
 عباد و عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر گویند مقصود او امر و

نوا هر آن بجمه سنج نیت که این مقصود اولیه نهم و نخواهد بود چنانچه
 اگر کسی بعبادت لاهر سموات و ارض قیام نماید و از عرفان لاهر محروم
 باشد هرگز نفسی بجا ملین آن نه بخشید و نخواهد بخشید و در جمیع
 کتب سماویه این مطلب مشهور و واضح است و اگر نفسی عارف بحق
 باشد و جمیع اوامر الهیه را ترک نماید امید نجات است چنانچه
 نزد اولیای البصم واضح و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع
 و ظهور اختراع در راه رسد و انزال کتب و عمر رسد مشقت کار لایمی
 جمیع بعثت عرفان چهار سبحان بجمه سپر حال اگر نفسی بجمیع اعمال مشغول
 شود و در تمام عمر بقیام و قصود و ذکر و فکر و ماحول آن از اعمال مشغول
 گردد و از عرفان لاهر محروم ابد آتش بر باور ارجع نخواهد شد و عرفان
 هم لازمال عرفان منظر نفس اولیه در میان خلق او چنانچه در جمیع کتب

خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب بلند علی و این لطیفه

اعتقاد قصور مذکور گشته و سبب این امر فطوری العارفین و اگر بصیر

اطرف ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع همیا که اصدیه که جان و مال و نیت

و نام را در سبب محبوب اتفاق نموده اند در رتبه اولیه مقصود شده اند

جز آنکه چهار را بشری عرفان گشایند حال ملاحظه در اینها نماید

در حقیقت بلا یار لا یحصیر قبول نموده اند که شاید ناس حجت و هم را

فرق نمایند و از کوشش یقین مشرب گردند و چون حجت عظیمه

و همیه در نظر بسیار بزرگ و مهین بجم لذات رسول که از جانب

حق ظاهر شد جمیع بر عراض بان نفی ربانیه قیام نموده اند تا آنکه

از راه رسد منتظر بسیار در سینه سینه شده و ملاحظه شده که حقیقت

ناس بود همیات النفس خود از شاطی قدس یقین هر مانند دارند

لبائیکه از خدا جز هوس و از لقین جز ظن بسین در طابین شان
 مذکورند و چون جمال علی اعلا امر محرق احجاب فرمود جمیع برادرانش
 قیام نمودند تا آنکه سعد و در قدیر با صد تن مقصود عارف شده جمیع صحابه
 و همیه و سجات ظنونیه را بنابر سده ربانیه محرق نموده بعد از جمال
 رحمن فائز گشتند تا آنکه آنکس اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد
 شده از اعراض علما و بلاد ماوراء النهر تفکر نماید در تمام عمر بنالرد و نوحه
 و ندبه مشغول گردد تا آنکه لیسر کین آن جمال بسین را در هوا ساقی نمودند
 و برصاص شرک و بغض آن سده عز غنهی را قطع نمودند و آن جمال
 مبارک در عنبر که معلق به او بود در تشریبان ناطق بسین با نیکی است
 محکم متین تکلم میفرمود که اگر لیسر بیان قدر معرفت در این خلق نماید
 که جمیع خود را عارف بحق میدانند و ساکت بسیر لغتین میباشند و در کل

احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمی که یوحی

از آیام او امر ملکِ عظام را ترک ننموند و اگر هم از نفسی ترک شده

خود را نامش این نموده و معذک جوهر رحمن و سازج سبحان را

که برفان او شمس^۱ بصره^۲ معلق داشته و شهید بنامند و ابداً

عارف باو گشته و خود را از جمیع فیوضات آله^۳ و عنایات

عزیز رحمانیه محروم داشته اند در قعر نارند و خود را از لهر جنب^۴ هشترند

و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از حجاب رب الارباب میدانند

و در منتهی بعد از حق خود را از لهر قرب فرض گرفته اند پیر شما

امر لهر بیان در کفر حسین^۵ که کفر جمال امر رب العالمین نمائید و باو

پناه برید که بسادابر جمال در ظهور اخرایم دارد آورد و بخر را آن

گروه در این حسین دارد آورده اند امر لهر بیان^۶ فیه فرقان محتر در دست

نداشتند مگر فرقان که فارق بین حق و باطل بعد در آن ایام و چون
 چهار عزر عجمیم از افق قدس بجانیم طالع و شرق شد بهمان
 حجت و دلیر بر اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید
 از حجت قبر بجهت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق عباد
 یقین محروم نزنند و مذکور در حکم ایام آیات فرقان را
 تلاوت نمایند و از این آیات بدیهه که حجیتش چون شمس
 مابین سماء ظاهر و لائح است محروم و ممنوع گشته اند چنانچه
 در همین ظهور آیات عزیه الیه جمعی مذکور نمودند که این آیات
 از کتب قبر سرقت شده و بعضی لسان غافلان باین
 تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هویر ظاهر که لک
 اشهدناه ان انتم من اشاهدین تا آنکه امر بقیامی رسید درین
 حجتی که

بذكره قد تم بحسب تنفذ جسم را محجوج نمودند و در وقتش که بفرمانم فخر
 میفرمودند بر رجال معروف و غم رصاص کین انداختند این است شأن دنیا
 و دهر آن تا آنکه روح لطیفم از آلائش انفس مشرکه فارغ شده
 بمقام عز رفیع اعلی و رفیق اقدس امیع اهر طیران نمود و بعد ارتقاء
 روح مبارکم بافق اهر بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمجد عیاش
 محتجبم ناظرم که که لام بد صایایم عمر نیمایند و با مردم مطیعند اذا
 ینطق لسان المقدم عن افق الابر و یقول یا ملا لبیان هذا
 جمالی قدر با یاتی ثم ظهور اتم لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذا یثبت بانکم
 ما آمنتم بنفسی کما ثبت فی حین ظهور بان ملا لفرقان ما آمنوا به محمد
 منظر نفسی کما ظهر فی ظهور محمد بان ملا لا یخیر ما آمنوا بانسرها کما ظهر حین
 الذر جاء الروح بان امه التوریه ما آمنوا بالکلیم اذا فارحوا ثم انظروا

الا ان نیتہ الامر الی ظهور الاول وکذا لک نعتی علیکم من امرار ما کانت
 لغیرتکون فی انفسکم لمن اشاعرین واز شوالتم ایامی نگذشته
 که عنایت جدید از نظر اقدس ابر و کرمت منبع از افق عزرا علی
 اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال عظیم اکرم از رضوان غیب
 ظاهر شد بهمان مجتهد من محبت قرار دادم و بهمان برهان که
 عندک مقبول بود بلکه بجمع شئون احدیت و ظهورات عز
 صمدیت و بطون غیب لایدرک و دلالات عز لا یعرف
 ظاهر شده سفد لک شما امر بیان از کلمات باسیا
 غل و اشارات بر جل عرش عظیم جمع شده اید و در حین
 از سهام کین بر این جمال عز منبع وارد آورده اید قسم بجمال اگر
 حال ملاحظه نمایند و بطرف حقیقت برفیق (علی متوجه شوید ملاحظه

مینمایند که از جسد بجز دم جگر و از ارکانم آثار اسیاف
 کین ظاهر آخر نظر نموده اید که بچه سبب نفس را انفاق فرمودم
 و آنهمه سیوف فحشا و در صاص بقضا بر او وارد آمد و این بسی
 واضح است که مقصود در جزع فان منظر نفس منجمه و چون منظر ^{نفس} آ
 بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته اید و مشهور شده حال
 اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال و از آنچه بان عامه شده اید
 استفسار رود در جواب رب الارباب چه خواهید گفت لا ادر
 ابد اقدرت تکلم نخواهید داشت چه که ایامی از غیبتم گذشته
 و جمیع حجیت و امور و اراده را بچشم خود مشهر نموده اید و سفد ^{کند}
 از جهالتی که بقول او کفر شونان قبلیه و بعدیه محقق شده غفل
 شده اید و بحجرات نفس و هوای از منظر اعلیٰ محجوب مانده اید

لر قوم در تمام ادراک بیان کثر را با این ظهور قدس صمدان بشارت
 دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر اعزرا عظیم بشی از آنچه
 خلق شده ما بین سموات و ارض مشغول شوید و از جمالتقدم محتجب
 مایند و هم چنین تصریحاً فرمودم که ایانکم لر قوم اگر در حین ظهور بودا
 بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اول خلق
 بیان عنده که محسوب و بر کثر سبقت داده ام و هم چنین نص
 صریح فرموده ام که ایانکم لر قوم اگر در حین ظهور محتجب شوید با آنچه نازل
 شده در بیان و حال شما لر قوم بدین صفر که در بیان نازل شده
 نمیدانید که مقصود چیست و در باره کثرت چه که ابد آن نفسی ^{در مقصود}
 مستطیع بنهم مفذک از موجد و موصف و منزل و منظر و محقق
 آن که بقول از او ایگوننه میا کفر خلق شده و پیشوند معرض شده است

و کاش باین اکتفا می نمودید بلکه برقلش فتوی داده اید و الله
 در کثر حیان شهر شعبان این جوهر رحمن را از بیت نموده اید مؤمن
 نشدید و بحق عارف گنشتید دیگر برقت و خورش چرار ضرر شدید
 قسم بحال که از کانس انصاف نوشیده اید و از بحر رضا نچشیده اید
 بمین عدل قدم نگذارده اید و در کور مستبصرین مرور ننموده اید ضلالت
 نفس را به ایت شهاده اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته اید
 و جمیع شهابین ظاهر دیده اید نفسی را که سمیت سینه حفظ فرمود
 و آن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع بکافی سرا و در کنف
 حفظ رحمتش حفظ فرمود و معذک برقلش قیام نمود و چون اراده
 و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض تر اعمال شنیعه
 خود و القار شبه در قلوب ^{سایه} متوهمین بمفتریات محموله مشغول گشت

وافعال واعمال خود را با ذبح قدم نسبت داده که شاید عبارت را
از زمین یقین بشمال و بهم کشاند و شما آنچه را بصر دیدید اید و ادراک

نعمه اید انکار نموده و بمفتریات مجحوله از طلعت احدیه محجب

مانند اید قسم بحمال عز تقدیم که آنچه در باب آن جمال همین تو^{شسته اند}

حجت است بر هر کس در کذب قائلین و اثبات این امر بین چه^{نستبها}

ذکر نموده که گذش از نظر از شمس است در وسط سماء چه که جمع با^{ین}

جمال عز را بر معاشرت نموده اید و بقدر خود ادراک نموده و مفداک

باین کلمات مجحوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلمنا^ا

که صدقند آیات حق را یغفرنا لک انما ندانسته اید و بانه حکیم ما یرید من

نشده اید از جمیع انبیا است گذشته این عمر که در انیسفر مع^ر

هجرت نموده و کثیر از امور را بصر و قول خود را ادراک نموده اند و شمارت

میدهند که حق قدرتشان به جمیع شئون است از هر ماسور ممتاز بصر
 و خواهد بود معذک این نفوس را کاذب دانسته و کسان را
 اصلاً مطلع بر امر نبی و نخواهند بود و در منابع و هم وطن ساکنند
 صدق دانسته و میدانند فاف لکم یا ایها المتوهمین قسم بحالم که
 حجت بالغه الهی بر کفر تمام شده و کلمه تائیدش از اذن صدق
 مشرق گشته و ایوم پناهی جز پناهی من و ظلمی جز ظلمش مشهورند
 بشنیدند از محبوب خود را و آنچه بصر دیدید تائید شود و از عوده^۳
 و هم بگسیدید و اگر بصر حقیقت ملاحظه نمایند تائید الهی را اعلی
 در نوحه و نذبه مشغولند و جمیع حرکات غرقات در حین و ناله
 ادراک سدره منتهی از ظلم این ظالمان پشمرده گشته تائید است
 اریح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و شرافات انوار وجه

سبحان از اهر الوان ممنوع تاله آفت ظلم نموده در کفر اشیاء
 از حیوة خود منقطع شده اند و الیوم خلقی باقی نه چه از اهل ملائک
 و چه از اهر مداین بقا و چه عاکفین بجهت آگاہ مکرانه کفر لطائف
 سرور را بجزن تبدیل نموده اند و قمیص سود پوشیدند و جمیع
 ملاکر و پشیمان و حقانین انبیا و مرسلین در غرغرات غمگین بنوحه
 مشغول و شاکار غافلین ارض سرورید و در ارض ناویر کمال
 فرح سیر نمایند جوهر دین را کشته اید و گلمان خود بر سر ردین
 و ایقان جالسید فوره یا قوم شبه این طوطی هر نشده و چشم
 اسکان ندید بشنودند آیم را و نباشید از احتیاط کنندگان نیکه
 در ملافرقان بودند بشنیدند احتیاط از دم بعوضه بنمودند و بر سفاک
 دم لیه فتور میدادند بزرگ مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر

بر آن گروه القا شد صحیح میزدند که این اذکار را بکند و ما را از ذکر کسی
 غافل کند این بجهت اعمال و افعال آن گروه که مشهور گشت و شما
 را راه بیان در این ایام بجهت آن اعمال مرتب و عالمیه و خود را
 از راه حق شمرده و میسرید ادا شده است و علامت و انبیاء و رسوله
 و الذین هم یطوفن فی حول عرشه و کثر ما خلق فی السموات و الارض
 بآن ما قصرت فی تبلیغ ایاکم و بلغنکم رسالات الله حین ظهور و حین
 ارتقائے و هذا حین الذکر از ظهورت نفسی عن افق الابر و القیت علیکم
 احکمه و ابیان و عرفنکم جهات الرحمن و اتمممت احجته لکم و الدلیل
 علیکم و البرهان فیکم و ما بقدر من ذکر الا و قد القیتکم اذا یا اهل البیت لعلم
 بآن ما قصرت فی امرکم و بلغت هؤلاء ما امرت به قدام خلق السموات
 و الارض و بیئت لهم مناهج عدلکم و از ظهورت لهم مسکنه و ضامنهم

اذا ياي الكهر فارحم على مولاه ولا تجلهم من الذين عرضوا عنوا واكروا
 حقى وجادلوا باياته الى ان سئلوا مى وتقطعوا جوارح اياها
 ايدهم على امرك ثم انصرهم بنصرتك ولا تجلهم محرما عن هذه النفحات
 الترميت عن هذا الرضوان الذر خلقه في قطب الجنان ولا تمنعهم عن
 فوحات تترارسته عن افق سمك الرعن اذا فاحدث يا الكهر في
 صدورهم من نذر كلامك نار وخبابك ليقلبهم من قدرة المحضة الى
 بين عرش رحمانيتك ثم اشقر يا الكهر في قلوبهم من عرش عقابك و
 اشتياك ليحرق بها حجابات تترنصهم عن سعة قربك ولقاء
 ثم فذا يا الكهر ايا ديم بايد القدره والاقدر ثم القديم عن غمرات
 الوهم والهمد وبلغهم الى سقر الذر قدسه عن اشارات كلما خلق
 بين الارض والسماء ثم الحق عليهم كلمة تترها تجذب انفسهم الى

الى سماء محز فضلك الطائف وقرب المقربين الى امراء
 قدس فضلك ثم اجعلهم يا مجبولي من الذين ما منقهم كفر من في
 السموات والارض عن التوجه الا شطر عنائت والاستقرار على
 امرك والاعتراف بحضرتك والايقان ببقائك وامنانست
 الغفور الرحيم المعطي العزيز الباذل الناصر الكريم ١٥٢

ملا جعفر کاشی

بنام خداوند جل ذکره

نوشته از آنجناب بین یدی عهد حضرت مشعر بود بر حرج

و فرغ زیاد از حد و آنچه ملاحظه شد ذکر در او نبود مگر اینکه

ذکر شده بود که دو نفر در آن بلاد نوشته می خواندند که مشعر

بر این بود که مردم بغداد برای نصرت حق بروند و بعد آنجناب

تمسک بعقل جست مصلحت ندیدند و حمل بر کذب نمودند

باری این فقره ناله احتیاج نداشت و زاری هم جایز نه زیرا

که ابد اسپین امری احدی نامور نشده و ثانی آنکه چند سده

میگذرد که این عبارات را از ملک بیرون نمودند و در دیار غربت
 وطن نمودند و حال دو سال میگذرد که اعدایا و زما را در کین
 بوده و در کین نشسته اند البته در بعضی از نوشتجات ذکر
 این بلا یای متواتره و زرایا و آورده میشود و اگر کسی چنین نوشته^۶
 بخواند که مشعر بر این مطالب باشد دلیل بر طلب ناصرت
 عجب در این است که آنجناب از چنین بیانات متالم و
 متأسف نشده آغاز شکایت نموده اند شکوا بشنا
 و عزنا الاله آخر واضح نیت که این عباد مشهوداً در ید
 اعدا واقعد آمن کان مجاهد آفی سبیل الله کمن کان قاعداً

فی البیت اگر عباد ریحی از محبت الهی ذائقه نموده بودند

والله در بیت مقرر نمیگرفتند بلکه در کوزه ناله مینمودند این

است که جمیع مشغول حکمت شده اند یعنی آنچه که سبب

حفظ نفس آماره میشود اگر قطره از کاس ^{میدند} حبت میاشنا

البته صد هزار حکمت را بنا میروختند و صد هزار مصلحت را

بیاد میدادند البته نزد آنجناب اعمال آن عاشقان

کعبه جانان که در ره دوست جان باخته اند و در سببش

عالمی را را گیان دادند هیچ ممدوح نبوده و نیست زیرا که

پیغمبر جسم که عقل باشد هرگز تصدیق چنین امور ننماید

و انبیاء هم که در هر عهد و عصر بودند چون مردم حرکات
 ایشانرا برخلاف عقل خود دیدند لهذا حکم جنون دادند
 و تصدیق نمودند که از همه گذشته آیا محبت را اگر کسی
 بمرض محبوب بخواند سبب شکایت او میشود که مراد
 شکایت با طراف بفرستد قسم بخند که رایج است
 استقامت شده و الا بهمان نوشته ما جان نثار نمیشود
 و منت هم میداشتی شعاع از خورشید ممنوع نشود و باهی
 از سحر دور نماند آیانندیدی که طیر نار حول سراج چگونه جان میدهد
 آخر شنیدی که بلبلان گلستان الهی در جنگال های باز ^{شیطان}

مبتلا گشته اند و عند لیبان رضوان معنوی را از کفر ارتداد رس
 روحانی منع مینمایند ناله از جهان نکشی دیگر شاکه چرا غم جانان
 نداری شادی چرا و همه این سخن ما برای آن شده که این
 سنه چند نوشته از آن سمت آمد و اظهار اشتیاق
 نموده بودند و از این جا اذن داده اند که هر کس عازم کعبه
 مقصود و حرم معبود باشد ممنوع نیت و در هیچ وقت
 ممنوع نبوده نشده و این حکم خلاف مزاج بعضی اتفاق
 افتاده و الله یعلم المصلح من الفسد و حال شما جمیع
 ناس را منع فرمائید که ابد اعزیمت این سمت ننمایند

قسم بخدا که حق ممنون است و آنه لفظی عن العالمین

حمد خدا را که هرگز معین نطلبیدیم و ناصر جز او نخواهیم

و کفی بالله شهیدا ۱۵۲

